مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و ہیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

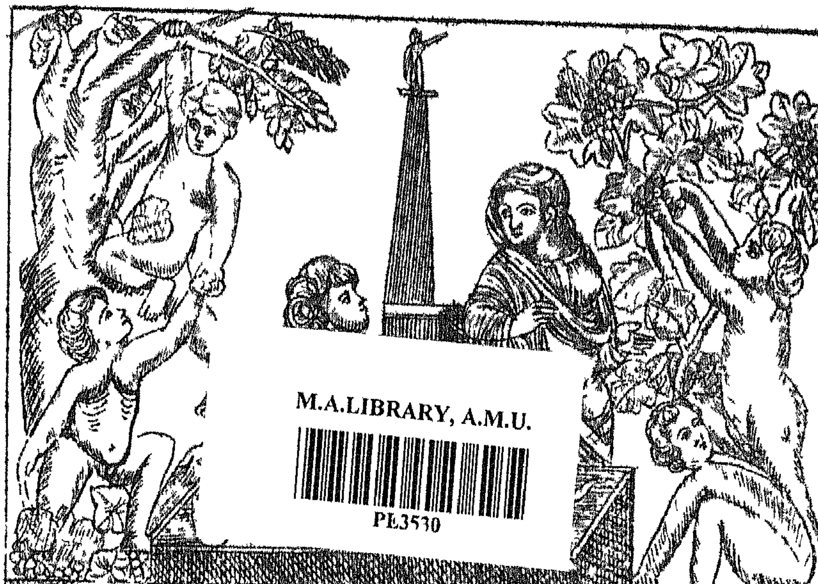
مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص قیس مدار المہام سرکار رامپور نے

عجائبات ذخیرہ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی سلیس میں

ترجمہ کیا اور واسطے شائقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار چہارم ۱۹۱۳ء

مطبع نامی منشی نول کشور میں مطبوع ہوا



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه و سلم می گوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که سه بگاه میکه سودای تدوین این کتاب در سرم افتاد باذخار کتب جمله علوم و فنون و ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار باعانت پروردگار مسلم روزگار است الا در تلفات
و رتبات آن اندکی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب
اشتیاق این هیچمدان بسم سیر سید مصداق اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیره اسکندرانیون
موفق گردید نسخه دیدم از عجائب فنون غریبه مملو و از غرائب رموز عجیبه مشحون که تا امروز خازن روزگار از نظر اغیار
مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته دیده خرد و بین مثالش
ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه مندرج نه
و الفاظ خلق و لغات اوراق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادره روزگار گردیده ازین باعث
اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب بیرون گردانم تا
سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مستفید و کامیاب شوند
الحمد لله که به یمن الطاف الهی با اندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال [illegible]
[illegible] جهانها [illegible] بشنو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی در بیست [illegible]

عظیم منسوب بابلینوس حکیم که تلمیذ اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی دران دیر ساکن شده
بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار انبیاست علیهم السلام
و ابلینوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق از ملوک روم و ایران گرفته
و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنه آن دیر نشده بعزم تخریب و تخریب آن نهضت ننماید
و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عقیده مردم آن بود که بعض آثار انبیا مخزون آن بیت است
لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار رسولی با اصحاب دیر ستانی
اخبار نموده که طراز اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنیم که سبب محافظت آن چیست زیرا که اگر مال
یا کتب حکمت دران جا مخزون است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول آن باید باستحقاق
و اصحاب انتقام اسب باشد و حالا مستحق آن خلیفه است پس مهلت خواستند تا بعرض ملک روم
رسانیده جواب نویسند چون از آن طرف جواب شافی نیافتند روزی چند به لیت و لعل در گذشت معتصم
بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند که از تغییر دین و قتل نفس ایشان را
مصون دارند تا فتح دیر نمایند معتصم بالله بعد از عهود عبدالملک بن صاحب و علی ابن احمد منجم و محمد بن خالد
مهندس را فرستاد و امر به تفتیش حال آن دیر و تفحص اشیائی که در انجاست نمود ایشان بدیر در آمدند
چندانکه جستجو نمودند چیزی دران دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند که اگر اقفال ملوک روم و یونان
بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفای فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف
و اراده مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه بمشاهده در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت
ای قوم این خانه را ابلینوس عبث بنا نکرده و صاحب ما بجهت اینکه بگوییم درین خانه چیزی
نبوده راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشه تام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر
من خطور میکند آنست که سطح اعلای این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست
پنهان بعضی گفتند سبب استحکام این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی
بایستی که تمام حائطهای دیر چنین بودی زیرا که مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائطها
نموده گفتند ترا درین مقدمه رای قوی تر است پس چون صحن دیر را مساحت کردند سطح اسفل
او را ده ذرع یافتند و اعلی را ده و نیم ذرع چون حائطها را باین هیئت یافتند از انجا مساوات

نموده حقیقت آنرا با میر خود عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و
این چنین بنا را بی سود منهدم ساختن خالی از عجبی نیست زیرا که از ملوک نیکو نشد که بنای سلف را خراب
کند باعث عداوت شد تخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در خواب
دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذو القرنین که
علم ارسطو و علم هرمس اکبر دران است و درین دیر است معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد مهندس
را طلب نموده حکم بهدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس
بقصد هدم آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آن روز حائط دیر را بنیاد انداختند
چیزی از هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم
کس فرستاد که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد
از مس و قفل آهنی بر او مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند
صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلیدی در وآویخته
با زنجیری طلا و در کنار آن صندوق کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح
گردانیدند دران کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت
نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیر و
عدد اوراق آن سه صد و شصت بود و در هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط
رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ
صندوق بود اینست که

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذو القرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون
و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی صحیفهٔ
حیات او تحریر نمود و ایادی تقدیر سر رشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت
آباد عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقای سرمدی که ساقی

مقربان عروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از ان سراپا حیران
مستمندریان و سیراب گرداند و اقتضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره از نعیم
جاودانی آن جهانی بردارد و آب حیات خود نوش خواست که دُرر فاخره و لآلی باهره در دست جهلا و ارباب
غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را نشاید نیست چه علم بهترین دُریست تابنده و نیکو
ترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن بوسنگی نمی نماید بنابرین حفاظت علوم از
اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از نجهت دران وقت
مخزونی ساخته کتاب را دران بهم مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جهلهٔ نامحرم مصون ماند و قیمت
ودیعت این ودیعت امی کتاب درین صندوق و اخفای این گنج دران [illegible] طالع سنبله بوده که
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده اختیار اتقی
ثبوت ودیعت این کتاب از جهت صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد پادشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب بدان صندوق
بهیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و رومی منقوش و اقلیدوخوس که ملک عمان و از تلامذه ملک الملوک
اسکندر ذو القرنین یونانی است گفته که چون اسکندر را احساس شد که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم علوی از
عالم سفلی رسیده و هنگام ارتقا از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرموده که این صندوق را اخفا کنم
تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده و مبادا
که او را تغییری و تبدیلی شود اقلیدوخوس گوید زینهار شنیدم و گمان نبرم [illegible] آنکه درین کتاب [illegible]
منافع دینی و دنیوی ملک الملوک نخواست که دیگری برو مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی پنهان نمود که چیزی از
نفایس دینی و دنیوی متعلقه و مخصوصه باشد تا از فنا و انعدام وجود و ثبوت [illegible] دنیا [illegible]
ظاهر شود بلکه تعلق او بعلم حکمت [illegible] که این علم بمستحق رسد و موجب تضییع آن شود و چون
از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بجا آوردم فرض عین دانستم و مخالفت او را موجب [illegible] شود از
عظیم [illegible] پس این صندوق را [illegible] ساختم چنانچه [illegible]
[illegible]
[illegible]

نمود و حقیقت آنرا با میر خود عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و در آن چیزی نیابم و
این چنین بنا را بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیرا که از ملوک نیکو نشد که بنای سلف را خراب
کند باعث عداوت بتخصیص و تنقیصی که موسوم با آثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در خواب
دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که
علم ارسطو و علم هرمس اکبر در آن است درین وقت معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد سند بن
الطلب نموده حکم بهدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با سپاه صد کس
بقصد هدم آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آن روز حائط دیوار ابنیه را شکستند
چیزی از هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد و معتصم
کس فرستاد که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد
از مس و قفل آهنی برو مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند
صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلید در و آویخته
با زنجیری طلا و در کنار آن صندوق کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح
گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت
نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیر و
و عدد اوراق آن سیصد و شصت بود و در هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی
رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ این حال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ
صندوق بود اینست که

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون
و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی صحیفهٔ
حیات او تحریر نموده و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از محن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت
آباد عالم نور و بقا رسانده و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقای سرمدی که سائر

مقربان گروه جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از آن سرابا حیران
سرگشتان بیابان و سیراب گردانند و انقضای مدت عالم سفلی و وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده و بهرهٔ از نعیم
جاودانی آن جهانی برده و با آب حیات خود نوش خواسته اند و رفاخره و لالی با جوهر در دست جهال و ارباب
غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را نشاید نیست چه علم بهترین گوهریست آبدار و نیکو
ترین گوهریست ارزنده که مشتری دنیا و عقبی باشد [illegible] خزانه [illegible] علوم
انبیا طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قابل الضاعت واجب است از حیثیت در آن نکته
مخزونی ساخته کتاب را در آن گنج مدفون نموده تا در نظر اغیار ناپدید [illegible] محرم معصوم ماند و
ودیعت این ودیعت ای کتاب در این صندوق و اخفای این گنج در آن [illegible] مطالع [illegible] بوده که
در هیچ منزلی [illegible] متصل [illegible] شکل فلک مسعود بوده اختیار
حیثیت ودیعت این کتاب [illegible] صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً احتیاج دست دهد پادشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب بدان صندوق
[illegible] لوحی بوده و در وقت آن بخط [illegible] منقوش آثیلیوخوس که یکی از ملوک [illegible] الملوک
اسکندر ذو القرنین یونانی است گفته که چون اسکندر [illegible] شود که [illegible] زمان ارتفاع عالم علوی
عالم سفلی رسیده و هنگام ارتقا اندر اسباب [illegible] علوی درآید [illegible] که این صندوق را اخفا
تا دست [illegible] نا اهلان [illegible] علوم انبیا علیهم السلام در این کتاب مسطور بوده [illegible]
[illegible] آثیلیوخوس [illegible] آنکه در این کتاب [illegible]
[illegible] اسکندر یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معتصم بالله او را از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرموده بکرات و مرات با علما بهر جهات مقابله کنانید تا یقین
هم شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم و ترتیب خود اصلا تغیری و تبدیلی نیافته
معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را بالانعام و الاکرام بسیار سرفراز ساخت

ابتدای اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنیم که انتهای کار همه موجودات باوست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر و عالم
استحاله و تغیر و علت کل مکونات و مدبر جواهر عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نقوش خاشعه و
عقول لا تعد از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع مکونات و احداث کل موجودات جلوه
از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچه اضواء اشعاعیه از
کثائف جسمانیه مصئون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت باو نقصانست
و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات وحدانیت نزد ارباب
تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تحمید قادر بر زیاده ازین نیست که گوید هو و لا اله الا هو

سبب تالیف این کتاب

ارسطاطالیس با اسکندر ذو القرنین فیلقوس گوید ایها الملک بعزة الله و موقع رفیع تو و بجلائل
مقامی که بنفس ارفع تو ا محلی بجلیل کمالات و در آن مقام متمکن میبینیم و باستکمال فضائل کمال
و اشتمال جمله صفات ملوکیه که قوام زنده و زیبنده آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت
نموده است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب حجری وقتی که دانسته آنچه خواهد شد از حال خلائق و
مآل ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان برآوردن آن حضرت ادریس استخراج آن از سرب حجری احدی قادر نبوده الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفاده آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیه و ملک مکرر از من طلب آن نموده به تشریح
و تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکلی که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم
بعلل و جوهی تاخیر مینمودم تا وقتیکه بیان مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم چنانچه
انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم و از دار ما وصیت

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از دیدهٔ نامحرمان چندان که بگویم که بتوانم [illegible] بعرض
ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مشتمل بر اشرف علوم و سبب وصول بمطالب
علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند است مشتمل است بر ده فنون بترتیب [illegible]

فن اول در اصول مقدمات این علم
فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات
فن سوم در ترکیبات سپیدات و آداب و فواید آن
فن چهارم در تریاقات مجربه کثیر المنافع که از شر [illegible]
فن پنجم در صنعت حرز طلسمیه که اکثر امراض [illegible] نافع باشد
فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه
فن هفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات و غیره
فن هشتم در بخورات کواکب و ابواب عطفات قلوب و فواید متفرقه
فن نهم بذکر خواص نباتات
فن دهم بذکر خواص اعضای حیوان و ما یتعلق بها

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را با اختلاف ترتیب فنون بذکر [illegible]
الا در بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای احتیاط ناظر را بتبدیل الفاظ مستزاد را تا الفاظ فقط
مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا
مشتمل است و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه با سبقی نام و مقارنتی کما [illegible]
لهذا این رساله را موسوم به حواس خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اول
کتاب و پنج حواس و یک خاتمه ساختم

مقدمه ای فن اول
در اصول مقدمات این علم

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که [illegible] خواص و اسرار
موضوع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم [illegible] عالم

شکل هیئت منفعل از اشعه شمس عالم علوی ست بلکه سپهر و عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست ... اجسام ... متصل است بنار و آن متصل است
بافلاک قمر و آن متصل است بافلاک دیگر تا آنکه متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامندش چون ثابت
شد که اجسام عنصری جمیعا متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب ننماید و غریب در نظر نیاید انفعال عالم
عناصر از عالم افلاک خصوصا عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه پس ... نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده از ان ست که باحتیاج شویم باثبات تاثیرات وی
در عالم کون و فساد زیراکه فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست
که هرگاه یکی از زحل و مشتری و مریخ بمقدار ثلث دایره از وی دور شود و هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی و در آن وقت لابد راجع نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد از شمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از ... دایره هرگاه میان شمس و یکی از عطارد و یا زهره القدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس است راجع شود و در سیر خود تا نزدیک بشمس ملحق گردد یا محترق شود و هریک از این
دو کوکب مقارن شمس ... راجع ... مستقیم و انتها بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هریک
از زهره و عطارد مقارن شمس ابدا متحرک بحرکت شمس بی زیادت و نقصان باشد و این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او از شمس در نقصان نور وی و بعد او تاثیر کند
در زیادت نور قمر لهذا نور قمر ... از شمس ... شده و از نجا است که ... شمس سبب ... ست
... انوار سایر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود
در جمیع عوالم علوی و سفلی ... نور ... یکسال ... منتظم شده
تاثیرات در عالم سفلی ... مواضع که شمس در سمت الراس ... باشد نسبت
باسکان آن بلد ... احتراق ... ایشان شود ... حیوان ... شده و آن
مواضع مثل ... است که از کثرت حرارت ... تعیش محال ست ... آن بلاد
... شود ... اکثر ... سود ست ... حرارت شمس سبب احتراق ...
... ایشان ... تاثیر اول ... است

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر است و بدین قیاس سواد مسکونهٔ اقلیم ثانی اقل از اول باشد
بنابران لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود و بسیار اعتدال
از جهة مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بنهایت اعتدال است چه شمس از سمت رأس
سکان اقلیم رابع نه بسیار دور است و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید اشخاص فاضل
و مصدر جمیله و حکما و ذوی العقول و علما و مستنبط دقایق شده اقلیم خامس تاثیر شمس در و اقل است از
اقلیم رابع بنابرین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبایع سکان او قلیل النضج باشد از رابع و اقلیم
سادس و سابع از جهة سکان این هر دو در کمال [illegible] است و دلیل بران غلبهٔ برودت و رطوبت
از جهة و بیاض الوان و زرقة عیون و عدم [illegible] شعور جعد ایشان است و از روی استدلال باعتدال
ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بنهایت ابعد است از ایشان و اثر
اشعه در ان اراضی در نهایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود الیشان [illegible] مسامت الرأس
سکان ایشان [illegible] شمس را با سکنهٔ سادس و سابع [illegible] باشد تا تبدیل هوا و تغییر
مزاج [illegible] اوقات ایشان [illegible] اختلاف اشکال و در خلایق باعتبار
افاعیل شمس است و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلایق تابع اختلاف امزجهٔ ایشان است
مثلا [illegible] و قتل و [illegible] نفس خود بدست خود از اهل اقالیم ثمانیه و ثالث و رابع [illegible]
[illegible] غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس است در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند [illegible]
[illegible] باشد و از ینجاست که ذکاوت و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مخصوص اهل اقلیم رابع اهل اقلیم ثمانیه
[illegible] اما تاثیر شمس در نباتات و بودن از علت وجود نباتات [illegible]
سایر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلدان بعضی
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعهٔ شمس است مثلا نخل در اراضی حاره روید [illegible] و لیمون [illegible] امثال آنها
باشد در بلاد [illegible] بر این قیاس در اقلیم اول [illegible]
بلاد جنوبیه [illegible] خداوند [illegible] اشجار فواکه [illegible]
که تمامی این [illegible] از جریان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انحطاط
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و امر معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس است
ظاهر چنانچه پیوسته تاثیرات شمس [illegible] موجب [illegible] موت [illegible] شمسیات است چه شمس را باعتبار طلوع
و غروب تاثیرات [illegible] نباتات و حیوانات را اختلاف شود باختلاف حرارت و برودت که بسبب قرب
و بعد شمس حاصل است چنانچه فیل و [illegible] و غزال مشک و کرگدن در زمین هند پیدا شود و در غیر این اقلیم
پیدا نشود و غیر غزال [illegible] فیل چه غزال مشک در بلاد دیگر باشد فیل [illegible] اقلیم هند که بلاد [illegible]
تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر [illegible] باشد این همه که [illegible] از افعال آثار شمس [illegible] که حضرت
[illegible] شمس را [illegible] عظیم القدر [illegible] القوت گردانیده در عالم علوی که عالم [illegible]
[illegible] و در عالم سفلی که عالم [illegible] باشند [illegible] تاثیر او محسوس است که [illegible] آن
[illegible] که [illegible] چون قمر [illegible] آن طالع شود آب بحر ابتدا بزیادتی و مد کند و لا یزال
[illegible] تا قمر [illegible] راجع شود [illegible] قدم [illegible] مساحت شود
[illegible] عالم [illegible] بحقیقت نسبت با فوق الارض [illegible] آب جزر کند تا [illegible]
[illegible] چنانچه یاد کرده [illegible] حال قمر [illegible] از حالات قمر آنست که [illegible]
[illegible] احوال [illegible] اوقات علاجات [illegible] نباتات کند باید که [illegible]
[illegible] زیادت نور قمر وقت [illegible]
[illegible] آن [illegible] نباتات [illegible]
[illegible] این [illegible] است که [illegible]
[illegible] آثار عالم [illegible]
[illegible] آن معقول [illegible]
[illegible] آثار [illegible] حالات ایشان اگرچه در [illegible]
[illegible] بیان آثار کواکب نموده [illegible]
زهره در عالم [illegible] نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر [illegible] ای در برج
یا قمر در سرطان باشد و زهره در تثلیث ای در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در
سرطان [illegible] زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد نتیجه [illegible]

شود از منافع تزویج و میان ایشان اتفاق الفت و محبتی افتد که جمیع خلایق در تعجب افتند و اگر بخلاف
این زهره محترق باشد یا بسنبله یا بحمل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود تا
مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت در
کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان از قبیح
حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی می شود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتی که مقارن زهره باشد در برج ثور مثلا خورده که عادت آن جاریست بر شرب آن
و احتمال کند استعمال آن خوره موسنه دوا از آن از بدن نکند یعنی اثر در مو نماید و از موضع بر نیاید و
اگر اثر کند اثر سهل باشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو و حکم سنا شد کندن در بیوقت الا بالم
و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد شد او بیست دفعه
سفیه باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی بصعوبت تمام بنوعی که در آن وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره چه او وضع مسهل وقتی دافع اخلاط فاسده باشد
که قوت طبیعت در کمال شدت بود و قادر بر امساک مواد بود زیرا که طبیعت اخلاط را نخواهد بوجه قوت خود
از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد و بقوت مانع آید و دوا ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده بطریق عادت و چنین وقتی که مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارن باشد با مشتری طبیعت عجیب
قوی باشد بر دفع مسهل [illegible] الحمل مثلا اگر عادت جاری باشد که آن دوا بیست مجلس مسهل کند بیشتر از
[illegible] دفع شود گاه باشد که مطلقا تاثیر نکند و [illegible] اضری که عادة بنا بیست [illegible] تاخیر شود الا بعد [illegible]
و [illegible] و [illegible] قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا غرس اشجار نماید
و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارن زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و آن تخم
سبز نشود و ایضا اگر طبیب بر سر بیماری بعلاجی رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از نحس بود [illegible]
و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود [illegible] آن طبیب بشفای بیمار نرسد و اثر شفا از معالجه او ظاهر
نشود و اگر ضد این باشد مثلا آنگاه قمر متصل بزهره باشد اتصال بقبول و زهره در میزان باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی بشنوان آثار
را ایشان بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعمل از اینجاست کسیکه منظور او عملی باشد و اراده کاری کند انتفاع

ازین کتاب وقتی تواند بر داشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند تواند شد که در جمیع اوقات هر فعلی از آنچه که
افعال وتاثیرات کواکب در وجاریست محافظت کند اگر چنین کند بتحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده و
یقینست که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کنند و زود آن عمل
بفعل آید واگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جایز دارد عمل او باطل و مقصود و مفقود شده اصل عمل تفصیل [illegible]

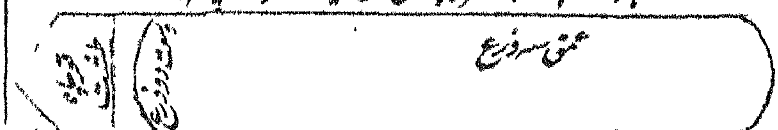
خواص اول در بیان علم کیمیا مستراد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم میگوید کم کرده راه ابن قربان محمد عثمان عفی عنه که [illegible]
اوراق چند از کتب معتبره این فن مانند شمسیه و شجین و نخست جابری و میزان واشعار خالدی و طغرا
تفسیر جوی و غیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر یک مقدمه و پانزده فصل ساختم مقدمه در تعریف
علم کیمیا و ذکر خواص اصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر کیمیا نامند و در آن تبدیل قوی اجرام معدنیه
ناقصه بسبب نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط لیکن شود ذهب اشرف اجساد است بدلایل
اول انکه ابقا او اطول است از سائر اجساد ثانی قبول آفات بر کمتر زیرا که قبول غش و رد کمتر است از غیر او ثالث
این جسد اعلی مرتبت تمیز می است از سائر اجساد و محقق شده بنزد اعاظم [illegible] الوان و [illegible] نسبت تمام
باوان شمس دارد جسد فضه نسبت فضه از سائر نیاست و یکی از انفصال او انست که قبول [illegible]
نسبت کند [illegible] و نقصان [illegible] درست بنابرین فضه محقق [illegible] دیگر آنکه فضه [illegible] و [illegible]
عظیم است و جهت استحقاق ملاقات اشرف داشته باشد شرافت آن نسبت بنا شده خالص [illegible] بعد از ملاقات [illegible]
تبدیل بمال شرفیت او بنا چون انسان اشرف الوان حیوان و حیوان اشرف اجسام مرکبه است اسدا
حیوان [illegible] انسان و مخصوص آن گردیده چنین ادویه که دفت کرده شود از بدن و اخلاط و رطوبات و اعضا
حیوان [illegible] اکسیر را آن نمایند بیرون آید از ان فضل ادویه و ابلغ موسوم اعظم مرکبات که تاثیر کند
در اجسام و غیر آن را باین قیاس باید کرد مستراد اصلاح و آن عبارتست از زیبق و قوشادر و کبریت و
زرنیخ و این چهار را معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد و مراد از فلزات سبعه است یعنی ذهب
فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و شبح یعنی جسد انفاس مراد از اجزاء رابطه است که
میان ارواح و اجساد ارتباط دهد حجر اسود و مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر حکما بکار می آید اصل یازده و هفت کبود قرار [illegible] مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و سوخته عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روسخت توتیا و ثانی عبارت است از شنج یعنی سرب و ثالث مراد از نحاس یعنی
مس است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زر است مریخ و نحاس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی است زحل و سابع [illegible] اسرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصغر زرنیخ [illegible] است عروس [illegible] گوگرد و صراف [illegible]
اسد شوره و تقطیر عبارت از آنست که اجزا را باب حل کرده تقطیر [illegible]
تا [illegible] شود [illegible] که اجزا را [illegible] تا [illegible] شود و تصعید آنست
که اجزا [illegible] دو ظرف [illegible] بالای آن [illegible] وصلهای سر دو ظرف از گل و لته بند کرده
ظرف [illegible] آتش [illegible] اجزا [illegible] الا [illegible] شود [illegible] اجزا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] از [illegible] و تشمیع آنست که اجزا اکسیر را
[illegible] آتش [illegible] شود و چون آن اجزا تشمیع [illegible]
گذاشته باشی موم منجمد شود و حل آنست که اجزا را در شیشه کرده در زیر [illegible] یا جای نمناک [illegible]
کرده تا مثل آب [illegible] شود و عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده سر ظرف را گل حکمت گرفته [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] منعقد [illegible] اشتعلیات و [illegible]
حل [illegible] آتش [illegible] شود [illegible] حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق [illegible] اجزا
فارغ شود [illegible] حل و عقد [illegible] و تعفین آنست که اجزا در شیشه کرده سر آن [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] شود [illegible] تعفین [illegible] این کتاب
در آن اکثر جا [illegible] آمده [illegible] که از آن [illegible] شود
بشنو ای [illegible] که [illegible] پیدا کرده [illegible] حکما [illegible] که در [illegible]
آن [illegible] باشد [illegible] آتش [illegible] تا [illegible] اجزا [illegible]
در آن [illegible] تعفین [illegible]
[illegible] الا [illegible]

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر با لمنا صفه ریزند چندانکه سر چاه آید و هوا باشد و در هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست



و قتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را هر چه در و باشد در هاون کرده سحق تمام نموده نگاه دارند خواه کم افتاده باشد خواه زیاده و بعد تخم موی سر چه ممکن باشد اضافه آن کنند و با برنج مجموع چهار مثقال کوفته مضاعف بیامیزند با میزان تخم پس همه را در شیشه کرده سر قدح را بپوشند و در چاه متعفن گذارند مدت بیست روز بعد از آن سر او باز کرده و تقطیر کنند تا وقتیکه خشک شود و در قاروره کرده محافظت نمایند

فصل اول
در بیان استخراج آب

اول از آبهای استخراجیه تقطیر اجساد و تطهیر ارواح ایشان است و این آب را سوم به مائیوس است ترکیب بگیرند صدف مقادیر نهری و لمبوز اتمد و اضافه کنند بروا که آب ... در آن ... مجموع اشیاء ... افزایند و اولا هر یک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از آن در حوض اندازند چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بالای آن باشد و گاه گندم ای بجوشد در میان آن آب ... شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند بعد از آن ... بر داشته در جوی دیگر متصل است باز کنند تا اخلاط آن از آن راه بجوش دیگر ... آن را نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم
در استخراج آب ثانی مسمی القوسیال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزو سه و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج یک سدس سدس و جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بر و ریزند که بر بالای او ایستد و گاه بیخ ای پیال بالائیش افگنند چندانکه بپوشد و هفت روز

گذارند بعد از آن بشاخهای درخت سر او را باز پوشند و پس از هفت روز از حوض دیگر بکشایند تا نفاذ [illegible]
آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم
در استخراج آب ثالث مسمے بزعفراسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بست رطل آب بجوشانند تا چهل رطل
ماند بهمین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش بر آورده [illegible]
محرق سائیده چندان بر و ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعد از آن برابر وزن او آب ثالث سدس وزن آن
نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشخار
همه را جدا جدا اصلاح نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان بر و ریزند که هفت بار مغمور شود بعد از آن
سر او را پوشیده مدت بست و یک روز گذارند

فصل چهارم
در استخراج آب رابع مسمی بطرپراس

ترکیب بگیرند براده نحاس و براده حدید و براده رصاص اسود هم وزن و با سرکه شراب که مصعد باشد سحق
بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج بزمی سوده اضافه نموده بآفتاب خشک کرده بعد
جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا
آهک و برابر مجموع صدف سوخته همه اجزا را اصلاح تمام نموده آب زعفراسیوس بر و ریزند هفت بار
مقدار یک بالاسے او ایستد پس حشائش [illegible] برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت
هشت روز بپوشند این آب بغایت قوی ست مهلک و قتال کل حیوان بمجرد لمس و مس [illegible] آن در دماغ
ضرر عظیم کند بنا برین هرمس (حضرت ادریس) علیه السلام مے فرمایند که مباشر عمل طرپراس را باید که اول پنبه تر کرده
بکافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب معفون محفوظ ماند حوض
در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منفصل گردد ایضاً
هر حیوانیکه در وی فرو رود بمقدار نصف ساعت آن اعضا منحل و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته
چکانند حدقه او گداخته شود بحیثیتے که نداند که از کجاست ایضاً اگر در گوش چکانند موجب تشنج و [illegible]

کرده وجیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزهٔ آهن یا مس ... در فرو برند و یک شب گذارند خوشته
کرده بجهای که گویا در آتش سوخته‌اند باطن و ظاهر کوزه را قوام دهد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان استخراج جوهر مستعد قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی و خون ... آنچه از شکم گرفته باشند تیغ رطل و انشا ... بیضه و خون بز که
گرم باشد بعد از آن شیئی کرده به سم شوره تقطیر کنند و از ... باشند ... یک صد درهم و خون حمار و غیره که
بقصد اخراج کرده باشند تقطیر کنند ... اسفار و نوشادر ده جزو و زاج سه جزو و نمک ... جزو ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... ان ... آب ... اضافه ... شوره اول تقطیر نموده ... [illegible]
یک قسمت نمک یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را با هم آمیخته سحق بلیغ نموده ... از پیدا انکه نمو
شوره آب ... و ... ندارد ... بجا ... شوره ثانی اضافه نموده هفت روز ... گذارند پس
بگیرند ... تیغ احمر ... جزوی ... در آتش گذارند تا ... شد
... جزو ... ساعت ... [illegible]
... ذوبان ... صلابه کرده یک ساعت خوب بسایند
... احل ... اضافه ... نموده در حوض ... بسته ...
... روز ... این مدت ... حوض ... تا ... آن بحوض دیگر ... که

جوهر مستعد قوت مریخ است

منافع و افعال این جوهر ... اجساد ... را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در او
نماند ... آتش ... گرده در این آب اندازند
... بعد از ... [illegible]

او در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود باصلاح آید و اکثر افعال که از تطهیر [illegible] حاصل این جوهر بتطهیر آید

و اگر در این زرنیخ داخل کرده یک شبانه روز بگذارند زرنیخ را بخوبی پاک کند که از جمیع این [illegible] پاک شود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در [illegible] نهاده و با آتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس [illegible] بسوده در روغن [illegible]

و حرکت [illegible] تا [illegible] محفوظ شود بعضی ارباب عمل اول زجاج را [illegible] زرنیخ [illegible]

زجاج [illegible] پس از آن به بول آدمی یک شبانه روز [illegible] کنند [illegible] آب [illegible] اجزا

را [illegible] کنند هفت بار [illegible] در یک شبانه روز گذارند [illegible] اجزا

[illegible] اضافه کنند و ثالث وزن مجموع آن آب گندنا [illegible] این [illegible]

با آتش نرم [illegible] تا [illegible] آب [illegible] شود پس [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] نوع دیگر وصل از اول با [illegible] کرده

[illegible] با آتش نرم گذارند و بعد از آن [illegible] وزن آن [illegible] ایضاً

[illegible] این صنعت [illegible]

[illegible] از آتش [illegible] وزن آن [illegible]

اضافه کرده [illegible] در سنگ [illegible] چند بار [illegible]

کند [illegible] در چاه [illegible] گذارد یک روز و از چاه برآورد [illegible] تا خالص

شود تا صاف شود پس [illegible]

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ [illegible]

باید که اول آب [illegible] وزن زرنیخ را از [illegible] بجوشانند [illegible] این [illegible] عمل [illegible]

آن [illegible] است در عملی که اراده شده زرنیخ را در [illegible] چنان [illegible] کند که [illegible] از [illegible] گردد

پس مطلب تمام است [illegible] باید که [illegible] کند [illegible] و با سدس وزن آن [illegible]

[illegible] شود [illegible] خاص آمیخته شود و باید که [illegible] زرنیخ

مصعد باشد و زنجار [illegible] ورق برابر سدس وزن او سپس این مجموع را با هم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند و امثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بسبب لون و بریق و اگر اتفاق بیفتد که لون و براقت در مرتبهٔ اعلی باشد یقینی خللی در عمل راه یافته تکرار عمل و دو دم کنند تا لون و برق زیاده شود و اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احتراق زرنیخ است زیرا که زرنیخ طبیعت کبریتیه دارد

فصل هشتم
در تطهیر نحاس

بگیرند پاره های نحاس احمر چندان آب شیر [illegible] بر وی ریزند که سرد شود و [illegible] چون آب کثیف کنند آب گندنا بر وی ریزند چندانکه پنج بار [illegible] کنند [illegible] آن [illegible] وزن آن [illegible] بجوشانند تا آب تمام کثیف گردد [illegible] دیگر بار [illegible] سحق کرده بر وی [illegible] تا [illegible] کثافت آن

فصل نهم
در تبییض نحاس و تشبیه او به نقره

این عمل از افضل اعمال است [illegible] اگر [illegible] کرده [illegible]

ترکیب نحاس [illegible] زرنیخ [illegible] مصعد [illegible] و ورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت [illegible] صافی برآید باید که در این عمل احتیاط [illegible] کنند اما در وقت استعمال [illegible] یکبار [illegible] تا [illegible]

نوع دیگر
در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند [illegible] نوشادر [illegible] رصاص مقدار [illegible] آن [illegible] سحق [illegible] باید اما وقت [illegible] چندان [illegible] از قوام [illegible] بعدش [illegible] حکمت کرده در سایه

خشک کنند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی منجمد باید مانند زعفران آلوده آن مانند لون زعفران بود پس باید که او را یک روز کامل با آب بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یکروز بسایند پس از آن هفت بار به سرکه بسیار تیز شسته هفت بار دیگر با آب صاف شسته و بسایند خشک کرده یک وزن آن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با نوشادر سه بار تصعید کنند چیزی بلون نقره بر آید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم او را در بیست درم نحاس مطهر اضافه کنند نقره خالص گردد

فصل دهم
در تلیین نحاس

بسبب ... و باختلاف اشکال افلاک نتائج اعمال مسلوکه واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب هر عملی متعرض ملاحظه آثار تحسین باید شد زیرا که اثر تحسین در رفع عیب مذکور زیاده تر اثر پذیر است تا که در وقت مباشرت صناع جهت آلات اطاعت نکند و اکثر مانع آید بلکه وقتیکه او را با فضه خالص ممزوج کنند سایر اعمال او از اول و آلات دراهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولاً باید که او را در آتش تیز کرده در آب تلیین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیب کامل گردد صفت آب تلیین بگیرند برگ درخت زرد آلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزو دست و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه گذشت برابر استحکم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب گندنا و آب عنب ... اضافه آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را بیافشرده یک جزو بیت که یک سال بیشتر بر گذشته باشد ریخته در چاه تعفین است دیگر دفن کنند بعد از آن خمر ... که مقطر از قرع انبیق شده باشد بر او اضافه کنند در چاه تعفین چهارده روز دیگر گذارند مدفون کنند و از آن زبل بعدش بیرون آورند اینست آب تلیین و این اسرار کبیر است حفظ کن این را و نگاه دار صفت ماء التلیین الاکبر که هرمس کابلیاس خوانده بتازی یعنی آبی که یبوست از و میگریزد بگیرند ریزه های سم اسپ و ریزه های سم خر نصف جزو و براده شاخ گاو میش ثلث اصبع و براده شاخ بز ... بگیرند

در [illegible] بخون [illegible] بوزا مجموع دفن کنند در سرگین یک شبانه روز و بپزند [illegible] دیگر با [illegible] خون [illegible]
آن روغن [illegible] کوزه کرده [illegible] دفن کنند یک شبانه روز و روز ثالث مقدار وزن مجموع آن
[illegible] مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف [illegible] نوشادر [illegible] زاج و نوشادر [illegible]
[illegible] با شد [illegible] این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند بدرستی که [illegible] آید [illegible] آب
[illegible] اللون [illegible] نحاس ابیض را کند

فصل یازدهم
در بیان [illegible] نحاس [illegible]

[illegible] از [illegible] نحاس [illegible] است [illegible]
[illegible] اعدای [illegible] است [illegible]
[illegible] غالب اللون باشد [illegible] وقت [illegible] باشند [illegible]
[illegible] نحاس [illegible]
[illegible] رخت و الفضا [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] غالب است و در نحاس [illegible] است [illegible] آن
[illegible] نحاس بلون [illegible] باشد [illegible] نحاس قبول لون [illegible] کند [illegible] تطهیر [illegible]
[illegible] اللون [illegible] القاء توتیا طلا گردد چنانچه [illegible] گوید که توتیا [illegible] آن [illegible]
[illegible] کنند بموجب [illegible] القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

[illegible] تطهیر [illegible] ارادهٔ تطهیر [illegible]
[illegible] باتصال مقبول باشد زحل در خانهٔ خود یا در شرف بود
[illegible] توتیا [illegible] یک شبانه روز در آب [illegible] که [illegible] اسیوس [illegible] بگذارند
[illegible] پس نوبت دیگر با آب شیرین بشویند [illegible] برابر [illegible] توتیا
[illegible] برابر نصف عشر او نوشادر [illegible] جمع کرده [illegible]

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دو دارسد آنگاه هر روز یک ایزد دو زیاده
نموده باشند تا وزن دوا چهار ماشه و آرد یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه آرد بگیرند و دو ماشه
خون و چهار ماشه دوا خمیر نموده باشند و گاهی چند روز از نفس [illegible] تا مثقال [illegible] و چیزی را
دیگر نخورند که مفسد عمل است فی الجمله بطریق مذکور دوا خمیر نموده تا [illegible] شده بخورد و آنچه پس
تنهائی این [illegible] صحیح [illegible] باشد پس
بگیرد آن [illegible] آتش بگذارد که
[illegible] مثقال سیماب [illegible] مثقال این
[illegible] سیماب [illegible] شود و منعقد و قائم النار گردد [illegible]
[illegible] مثقال سیماب دیگر [illegible] همچنین تا هفت مرتبه [illegible] یک مثقال
از آن [illegible] مثقال نقره [illegible] کامل عیار شود و اگر [illegible]
[illegible] شود باید که آن [illegible] بار اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] التفصیل نوشته ام [illegible] نگذاشته ام [illegible]
اهل این [illegible] خواهد یافت و [illegible] اهل [illegible]
او نکرده خللی در این کار واقع شود که آن [illegible]

قسم دوم عمل [illegible] از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان است [illegible] اشیا
بهجت است ایزد اقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که [illegible]
[illegible] کرده یا [illegible] نموده [illegible] نقره یا طلا [illegible] خالص شود بعضی از آن [illegible] که تحقیقات
راقم [illegible] نوشته میشود [illegible] الف و تشدید کاف عجمی و کسر [illegible] تحتانی [illegible]
گیاهی است که در زمین ریگستان یافت میشود برگ او مشابه برگ آک است [illegible] همین است

که آگ شاخها دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ ست که لقب [illegible]
دو وجب یا چیزی زائد یا کم از آن از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند مثل
برگ های آگ اما چون بشکنند شیر از آن بر نه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافت شود باید
که آنرا از بیخ بر کنند و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت
ضرورت سیماب یک توله قلعی را گداخته قدر یک ماشه از آن سفوف بران طرح کنی
بقدرت [illegible] نقره خالص شود

دیگر تلیا کند یکسه [illegible] گیاهی ست که اکثر در زمین چپ و سیاه رنگ [illegible]
در موسم برشگال پیدا شود [illegible] بلندی آن زیاده از یک ذراع نباشد
و برگهایش [illegible] زرد و در جائیکه این گیاه باشد
قریب آن [illegible] چند انگشت خورده باشد
[illegible] آلات آهنی بر آورده [illegible]
چه آهن از تاثیر آن چنان نرم شود [illegible] زمین را بر کند پس هر گاه که این گیاه
یافته شود [illegible] باشد برآرند و نگاه دارند و شاخ و برگ
[illegible] مقام که با بیخ متصل و پیوسته
باشد تا یک [illegible] خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر
یک حبه سرخ بر یک آثار قلعی گداخته انداز ند [illegible] نقره خالص شود و اگر از ان گل تو
سازند [illegible] آتش [illegible] کنند از اثر آن گل نقره خالص شود
و اگر [illegible] برگ و شاخ آن گوگرد [illegible] گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل
گردد و اگر یک توله از آن گوگرد قائم بر دو صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال
گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب
منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و
اگر یک حبه از ان خاکستر نقره بر صد توله مس یا [illegible] گداخته طرح کنند نقره
خالص شود بعون الله تعالی

[illegible] دوم در بیان علم سیمیا [illegible]

[illegible] و آله و سلم میگوید فقیر محمد عثمان [illegible]

[illegible] کوک بن عراقی [illegible] الیعون ابی عب[illegible]

[illegible] ایضاح الطریق نتیجه [illegible] حکیم ابو القاسم احمد [illegible]

[illegible] ساخته مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل [illegible]

مقدمه

در [illegible] علم سیمیا

[illegible] تا [illegible] واهل این فن قواعد [illegible]

[illegible] و تا [illegible] اعمال خاصیه [illegible]

[illegible] نتیجه [illegible] سیمیا [illegible]

فصل اول

در [illegible]یات

[illegible] وقت نزول [illegible] از عقرب بگیرند [illegible]

[illegible] الطریق [illegible] گرم باشد و شیر خر نیز از پستان [illegible] گرم [illegible]

[illegible] و برابر وزن مجموع تخم ماهی کوفته [illegible]

[illegible] پاره [illegible] این [illegible] پاک [illegible]

[illegible] بگیرند [illegible] اصفر و نوشادر و کبریت اصفر [illegible]

[illegible] نموده و [illegible] وزن برابر آن [illegible]

[illegible] اجزا اول را با [illegible] نموده [illegible]

[illegible] سال خوب بمالند و مدت چهل روز در میان [illegible]

[illegible] کرده و در وسط خانه تاریک معلق آویزند [illegible]

دو دانگ وزن این بهای اهلاک شارب واکل بیکو نکافی ست اما باید که با بتدای عمل ترکیب
تمر هندی این مریخ یا راس الغول بوده باشد نقش بر نقش وقت نزول مریخ ببرج اسد حسب بعد آن
جهت سپس پنجدرهم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاه دارند ورا اسس وذنب افعی جبلی بسیار دور انداخته
افعی نموده بیمان روز در هاون نرم نرم بکوبند تا چو مرهم شود و سبب که مصعد بسایند یک ساعت
و چهار درهم زیبق با و ممزوج کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده در وافت نمده آنرا در وسط قدح
دیگر که از حدید باشد گذارند طبقی از آبگینه نهاده بعد گل حکمت در زبل تازه دفن کنند
مقدار دوره فلک بعدش این همه را بر داشته در حقه آهنی نگاه دارند آن اهلاک بجدت چهار ساعت
دو دانگ وزن آن کافی ست انا لیموس ایجاد متروبطوس حکیم است حکم
وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند زوج دو درهم تراب بالک وسام ابرص دو درهم
و تخم سوره چه یکدانگ مجموع را در هاون بقوت تمام بکوبند و بآب بادروج چندانکه او را بپوشد
صاف نیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و هر روز سه مرتبه بالاسه آن تا مدت چهل روز
ببالایند بعد از آن در حقه سی نگاه دارند و اگر وجود تخم سوره چه متعذر باشد باید که
... اجزا ... سوده ... موضع تخم ... آنرا ... ان
... تا ... شراب ... منتقال با ... اثقال ... دو دانگ
... امراض ... حادث شود که تا روز چهارم فنا نماید و ظاهر نشود آثار ... هم
... مجموع اسپاس گیرند با ده سحاس ... صاحب ... سود
... الوزن ... نوشادر ... بلیغ نمایند ... اصفر
... شش جزو قلعی ... اضافه نموده ... باجزو زیبق
... کنند ... آهن ... دو سه اکل ...
... ضعف ... دو روز ... شده ... علاقه ... پذیرفت

قیناتان بن انوش این اسم با سم مجد معروف ست

ترکیب با قلعی ... مساوی زرنیخ و کبریت هر یک ... جزو نوشادر ثلث
جزو دوبول اسپ چندانکه ... اجزا را ... بیندازند ... تابت ... در حوض

موقوعه گوشه که آفتاب کم افتد و سرد بود بنهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند تا چهار مدت اندر راه
خوش تمام آب بحوض دیگر برند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاه دارند بعدش
بگیرند چهار عقرب و جعل و نمل چندانکه میسر شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهتر است پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته باشند چلپاسه زنده و یک ضفدع جمع نموده بسکه مصعد چندانکه
دو بار سه آید بروی ریخته بجوشانند تا ضفدع و وزغ یا مرده شود بعده صاف کرده جزوے
سقمونیا ہی القلاکیه اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بروی
اضافه نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر ریشه یک آن کرده بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ
گردد پس از ان در آفتاب گذارند تا خشک شود بکد سم براے اهلاک کافی ست ایلاوس
بگیرند پیاز عنصل ده رطل اوراق و اغصان دفلی سه رطل و بصل الفار نصف رطل مجموع را کوفته
آمیخته بول اسپ چندان بریزند که از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و نوبت بفشرند که دست باو نرسد و آتش را صاف کرده بآتش لینه بشکل قوام عسل آرند و در قدح
ریخته قدح دیگر بروی پوشانند و در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتی از شیشه گذارند و بطریق
مذکور بالای هر طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان بریزند که هموار شود و مدت چهار روز
روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغییر زبل داده چهارده روز دیگر
در ان زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغییر زبل داده مدفون کنند بعدش بر آورده مدت چهل روز
بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب او تمام خشک شود مثقالے از ان
بیاشامد در دو روز قیاثار بگیرند افاعی سرسبز کوهی ده راس آب وعده قطع کنند سر و ذنب
آنرا و بیارند انچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاه دارند که مقدار بیست رطل باشد و قطع
کنند هر یک را مقدار ده درهم و در بیست رطل شراب نوشادر اندازند بپزند تا
مهرا شود بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال
از ان بیک روز میکشد یاورا اس اهلاک آن بدو طریق یکی ست یا دودم اگر
بنیزه یا کاردی یا پیکانی بمالند مجروح ش بمیرد
ترکیب ده رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بیست رطل بول اسپ بجوشانند و در آفتاب بنهند تا ان

ای اسارا خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در او ریخته با چوب انجیر حرکت دهند
تا خشک شود بعدش بست رطل آب در او ریخته بآفتاب گذارند تا ده رطل بماند آنگاه صاف کرده در حقه
نگاهدارند بعدش بستانند برادهٔ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر نصف جزو مجموع
اجزا را به بول حمار یک شبانه روز سحق کنند بعدش محفوظ اول را بر او اضافه کرده خوب بسایند تا یک جزو شود
بعدش کنندش و اغصان لاعیه گیاه حشیش شیر مست هر یک نصف رطل کوفته در آن افگنند و مجموع
را در ظرفی کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز و بطریق معهود بالای آن بول کنند
بعدش بر آورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاهدارند اثاناسیاوس
زهرهٔ افعی سه عدد و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ کفتار هر یک هفت عدد و مرارهٔ کلاب و مرارهٔ خصانه که در
مقابر جای دارد بگیرند و آن سه افعی را که زهره انداز گرفته شده با اغصانه پاره پاره کرده در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب ایشان را بوزن مرارهٔ هفت بار بر دارند و در او
ریزند و بپارچه حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر با و مخلوط نموده بچاه تعفین
نهند بدستور مذکور و بعد از چهل روز بر آورده در ظرفی نگاهدارند مقدار حبا شعیر از آن
در یک ساعت ششالاس بگیرند بنش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مرارهٔ افعی و مرارهٔ اسود سالخ و
مرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ یوز و زهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته چهل روز
در چاه تعفین گذارند بعدش بر آورده در ظرفی نگاهدارند و شعیرا از آن در همان روز هلاک
کند و اگر یکبار در یا شمشیر مالند مجروح هلاک شود و اگر شخصی بسبابه لمس آن کند و نگاهدارد و شش
سرخ شود و بعد ساعتی هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاعیه
چندانکه بسیر آید بر او اضافه کنند و بارزیون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی هندی ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر ده رطل و آب کرفس رطلی
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس
از آن بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش بر آورده صاف کرده آب او را در ظرفی

انداخته و تحت زبل مدت بیست و یک روز دفن کنند بعدش بر آورده در کوزه نگاه دارند میباشد طریق
کبد و اسهال باستعمال یکمثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و خربق
اسود و شحم حنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده
نوشادر ده درم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آب او را در ظرف چینی
کرده بآفتاب ضعیف نهند یا باتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوهر ادویه باقی ماند
بعض بعین تیوعیه بقدر معمور سے ادویه بر وی ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند برادهٔ نحاس
و برادهٔ حدید از هر یک پنجدرم و سیرکه معصد سحق بلیغ نموده با پنجدرم نوشادر یک شبانروز با محفوظ
اول بسایند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در ربع
رطل آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل و ده درم قاقله و بیست درم دارچینی خیسانیده
بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته در
آفتاب نهند تا خشک شود و دو درم از ان بیک روز بخیند میباشد **اناروس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاهدارند هر کس که بخورد از ان
ساقط گرداند قوت او را و اطفای حرارت غریزی او کنند و اگر جاهلی خلاف امور مسطورهٔ مقدمه
نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکرده باوقات خلاف استعمال نماید اثری از ین نه بیند زیرا که قوت
سمیات هرچند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم
در تریاقات اسے دافع مضرت جمیع سموم

تیاانوس موجد آن مهلائیل بن قینان است —
ترکیب حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنجمثقال عشرق کبیر
عروق کرفس و بیخ سعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه و بیخ
سوسن کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا
و زنجبیل و مویزج و مصطکی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بیخته
با دو وزن عسل گرفته معجون سازند یکنیم درم جان بخش است **تریاق هرمس الکبیر**

در دفع اقسام سموم و اصلاح مضرت جمیع آنها شاید

ترکیب اصل الفاشرا و جعده و مصطکی رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه و عود هندی از هر یک ده درهم و صندل سفید و مرو اسپید و زرنباد پیخ سوسن سفید و مرجان و قسط و سنبل الطیب و اسارون و کندر و قرنفل و سازج هندی و قرنفل و زنجبیل از هر یک شش درهم و پیخ سعد تازه رومی و پیخ سوسن کبود از هر یک چهار درهم همه ادویه را کوفته بیخته و وزن آنها عسل کف گرفته خمیر کرده نگاهدارند و وقت حاجت بکار آرند تریاق هرمس است با شیر یا آب بید

جوز هندی و دار فلفل و دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و سازج هندی و مصطکی و زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هر یک اوقیه زعفران نصف اوقیه و مامیران چینی و نارمشک و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم کرفس و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هر یک سلیخه و سیسالیوس و کندر از هر یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هر یک یک اوقیه خیر موج همه را کوفته بیخته و بعد از آن با روغن بادام چرب کرده با دو وزن آن عسل کف گرفته معجون کرده و در ظرف چینی نگاهدارند یک مثقال دافع سموم است تریاق دیگر وقت نزول مشتری بدرجه اوج خود و او برج العقرب باشد ...

و مروارید ناسفته یک جزو بسد ثابت جزو و ... قرنفل سه جزو همه را کوفته بیخته باب بادرنجبویه بسرشند و سدس جزو زعفران بان اضافه نموده هنگام طلوع مشتری بر بدرا بر ... تا وقت غروب او بگذارند و بعد غروب مشتری بر داشته بطریق ابن العرس سرشته بندقها به مقدار یک درهم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا نوشیدن زهر باید اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیاله آب یا شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهره او و بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

تریاق ایلونوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند قلونیا ده درهم کهربا دو درهم زعفران دو درهم ... ابهل ... سکبینج ... فاد زهر ... بالمناصفه جمیع اجزا هر یک ازین اجزا را جدا جدا

شود چون باز بسر که ترد است بحالت اصلی باز آید ایضاً اگر قاشی پیاز و بر چراغ اندازند
سپید اند با گرد چراغ مگس جمع نشاند و از بوی پیاز بگریزند ایضاً سیر و گندم مقشر و مغز بادام تلخ و پوست
کندر مساوی الوزن کوفته با آرد گندم آمیخته خمیر کرده و پیشته بته با آب اغشته و با سپیان گرد آن جمع
آیند چنانکه بدست توان گرفت ایضاً جاو شیر و آرد باقلا با پیه بز آمیخته حب با بندد و [illegible]
دام آلوده آب اندازند اسپیان بسیار گرد آن بیایند ایضاً اگر چراغ قدری آب
شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گرمی باشد ایضاً شیشه را
از تیر باقی که بهتر بپر کنند بطوریکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده از جای
بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیندازند هرگز شکسته نشود ایضاً انگشتری نقره یک دانگ
وزن که نگینش از کهربا باشد [illegible] باشد هرگز با آب فرو نرود ایضاً قدری افیون و چهار عدد
جوز در آب [illegible] هر که از آن آب قدری خورد فی الحال بیما شود و چون قدری
روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضاً آهک و زرنیخ و مردارسنگ و حنا و گل [illegible]
مساوی الوزن کوفته [illegible] یک شب [illegible]
[illegible]
ایضاً [illegible] آمیخته با آب سائیده [illegible] زیر آن کاغذ
آتش کرده [illegible] ایضاً [illegible] سائیده و خمیر کرده نان پخته سگ را خوراند
فی الفور [illegible] ایضاً بادام [illegible] پوست بادام
[illegible] پوست [illegible] ایضاً
[illegible] خاکستر [illegible] مانند حروف
سیاه نمودار شود ایضاً اگر انگور در کوزه کنند و آب در آن کوزه [illegible] کوزه
[illegible] ایضاً شطرنج [illegible] و انگور را سائیده [illegible] پیاز گل پاشند [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] کردن [illegible] کون بانگ [illegible]
اسپ [illegible] کون اندوش بماند ایضاً قدری خاک جای غلطیدن خر را
[illegible] خوان [illegible] آید حتی که طعام خوردن نتوانند ایضاً اگر [illegible]

موی سر آدمی بر پای او بندند و در زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخندند و در آیند و از خوردن طعام باز مانند
ایضاً در نشخوار شتر و در پشم شتر و از چندان بزرگ شود که سوراخ تور ان کرد ایضاً از اقسام
حب چند روز به شیر آنگ تر دارند بعد ازان در سایه خشک نمایند هر طائر که بخورد چند روزی بیهوش شود
و غسل آب گرم بهوش آید ایضاً تا دست را به روغن چرب کرده با آب اندازند حل نشود ایضاً
سرکه به اهلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضاً صمغ عربی با آب حل کرده به دست مالد
و نقش به دست پیدا و دست نسوزاند ایضاً دندان آدمی مرده و زبان هدهد زیر بالین کسی نهند
هرگز از خواب بیدا نشود تا وقتیکه بیرون ننهند ایضاً از پوست گرگ زه کمان ساختند از ان تیر اندازند
کسی هر کجا نه بیند آن کمان آید چلپاس شکنند و از پوست گرگ و ریقا خانه پوست های
انقاره پاره پاره شود و اگر انقاره از پوست گرگ خوانند پوست های دیگر نقاره پاره پاره شود
و اگر از پوست گرگ قوطه ساخته پیان نهند وقت شب بترسند ایضاً پوست انار را نشا بانند
آب تر آن آب بر و کشت اندر ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار ببندند
بهره دوست اند ایمن باشد ایضاً حروف بر کاغذ از سیاهی نویسند و هر رنگ سرخ
باندر دیبا به روغن آمیخته بر ان حروف بالکه تمام کاغذ طلا کنند و ابعد از خطرات آن که تیره بالای
بگذاشته بعد آب بر ان بپاشند از دور آب رنگ انسرخی زائل شود و حروف
سفید نیز آید ایضاً آوشادر و نیل تو تهمر ابرک نعناع یا عرق لیموان کاغذ
سائیده بر کاغذ بالا شیر انگیر حرف آنزی انسو که انچه چیز قلم نویسند و ابعد از
ان دو سائیده بران نوشته ریزنده با آفتاب گذارند تا خشک شود بعد حفظ کنند پیدا
حروف شکو بر صفحه آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحه نقره از موم نویسند اندک گوگرد
بالای اجزای مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف نشادر سرخ را العرق نعناع حل کرده
بالای نوشته ریخته با آفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضاً نقش زده
گوگرد سر اقدس نوشادر با آب سائیده به پای نسخه الفور زهر کژدم دور شود و اگر سخ او ناگه گیاه سی
است بعد وقت با آب سائیده بجای نیش تقریب گذارند فی الفور زهر دفع شود ایضاً
یک سنخ نیلا تهو تهه بار یک سائیده به پای غ مارگزیده بیوستد اثر زهر دفع شود فی الحال بهوش

ور آید ایضاً طلا و آهن را بتوتیای سائیده در آب چندبار غوطه دهند برنگ مس گردد ایضاً
اگر خیار بزرگی انتخاب کرده مغز درمیان آنرا خالی کرده و خرماهای خشک در آن نهاده
بسته کنند و بخرقه پیچیده اول به رنگ آب اندازند و بعد ... خرقه بسته بالای سر ...
خیار را بگذارند و بالای آن سرپوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته
شود و خرماهای خشک درمیان خیار خرمای رطب شده باشد ایضاً آب شور از کشیدن
تسبیح انبیق شیرین و لطیف گردد

خواص سوم در بیان علم لیمیا استمداد او

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلی الله علیه وسلم بشناس مفهوم التماس اضعف الناس محمد عثمان عفی عنه که این رساله مسطوره مشتمل است از کتب کاملین فن و مشتمل ... الرمل وطلسمات علم هندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه و غیره اخذ نموده مشتمل بر یک مقدمه و پنج فصل ساختم

مقدمه
در تعریف علم لیمیا

بدانکه علم لیمیا استخراج قوای فاعله علویات است با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسماء و طلسمات است که بحصول آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد و فقط

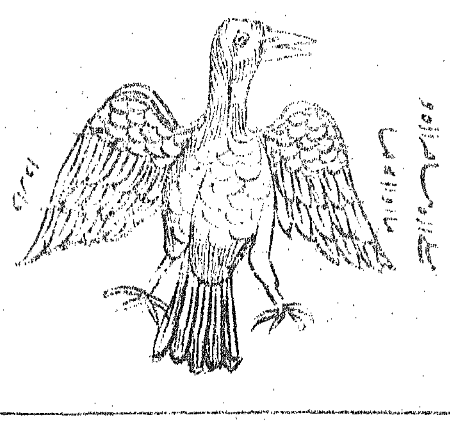
فصل اول

حرز المسیمه که جمیع امراض حلق را شفا دهد بر گردن افعی کوهی خیطی از ابریشم بسته معلق گردانند تا خفه شود آن خیط را در گردن صاحب خناق و خنازیر و غیره بندند بقدرت الله تعالی فوراً رفع شود و اشتعال گزیده مواد آن مرض به تحلیل رود و مریض شفا یابد طلسم بلیناس علیه السلام بایدکه در وقت شروع مشتری بخانه حوت گیرند رصاص چهل و هفت مثقال وزن کرده لطیف فوراً ترتیب نهند و در وسط ... صفحه مقدار کف دست آدمی کوزن

آن بقدر شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت در ان صفحه نقش کنند و بوقت اتصال
قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود ببندد تا زوال الم
انرا بگشاید و صفحه زر نجیبه برابر موصوف وزن باشد



طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بسعد پانزدهم سرطان بگیرد قلعی [illegible]
البول [illegible] مثقال و اگر [illegible] باشد [illegible] ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل را در
[illegible] التحریر [illegible] باشد و [illegible] مریض معلق آویزند



دندان پامال گردد

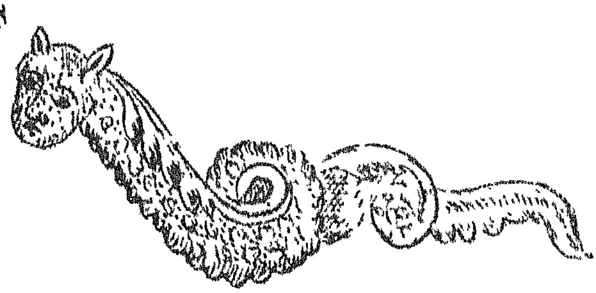
فصل دوم

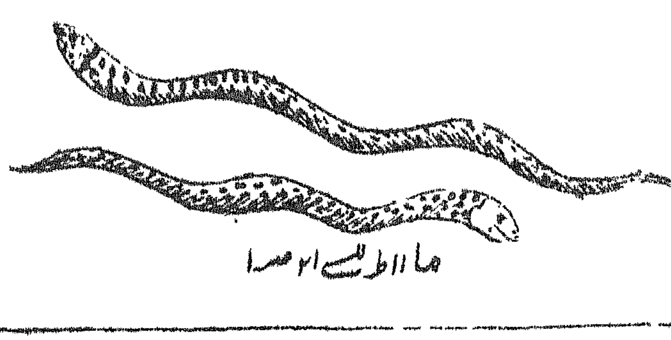
در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیر تند فولاد جیدی سی مثقال و از آن لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل مطمئن و مستوی
مربع ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دم هر کدام مایل بسوی هم باشد بکشند و مابین هردو این کتابت
نقش کنند و ١١١ ط سے م ٥ ١ و در بطن آن لوح کرد بیک جسم او لابس است ثعبانی که سر او
مانند سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش
خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است آن نسبت

٨٨٥٨٨٥٥١١٢

ط ١٢ هـ

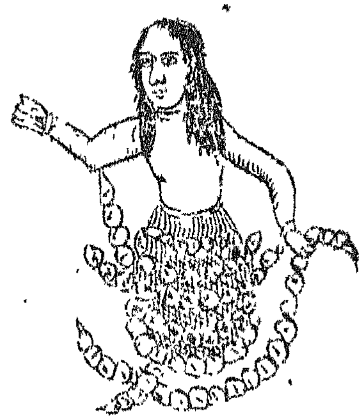




ها ١١ ط لسے ١٢ هـ ١

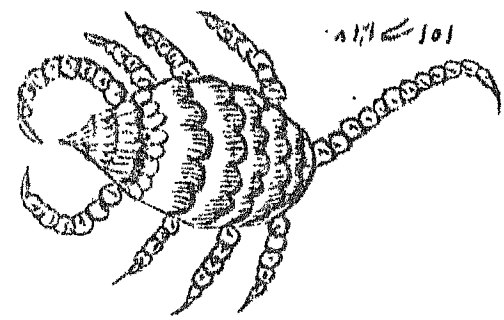
طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب آنجا نمک آغشته

جدی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طالع برج از عمل فارغ شده تمامه [illegible] رت
باین طلسم مشغول گشتند که نصف اعلی انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر جمر [illegible] آهنی
را کب شود و بسیار قوی مستحکم کند



و در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در این وقت طیار سازند
اگر احیانا تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را در نصف بزین قسم مستحکم
کنند و [illegible] الی آن سنگ [illegible] تا [illegible] طلسم کند ابتدا و اتمام [illegible] عقرب
[illegible] تمام بکمال بپیوندد [illegible] دیگر داخل نشوند و تو الد عقرب
از آن [illegible] شود و خاک این [illegible] آنجا بهر کس
[illegible] سازند و اگر این خاک [illegible] گرد و [illegible] ساخته در وقت
[illegible] عقرب بر آن حائطی که حوالی عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک
[illegible] این قرص را بر اسب عقرب گزیده نافع است ایضا بر خاتم
بلوری یا از سنگ سفید صورت عقرب را نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل
در برج عقرب باشد ابتدا است عمل اول طلوع عقرب ای ابتدا از عقرب و انتها
به ذنب نماید لابس آن مطلقا از ضرر سموم عقرب متاذی نشود اگر آن خاتم را
در [illegible] انداخته آبش به عقرب گزیده دهند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

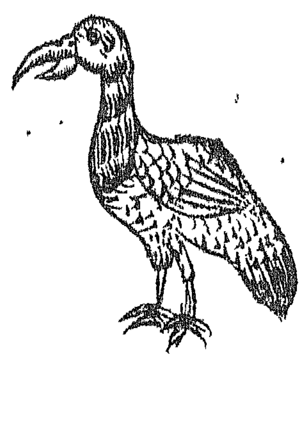
عقارب بگزیند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند ١٨١ ک ١٢١ ه



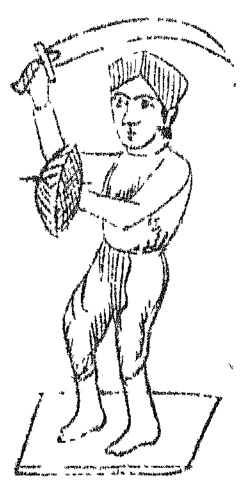
طلسم هلاک حیات اسحاق بلیناس سنت صورت حیات بر حجری یا فولاد یا حدید نقش کرده در میان چهار دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارها از آن شهر بگریزند و مارگزیده شخص ر دیدن این صورت از سم نجات یابد باید که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طالع قوس در نصف درجه این صورت را کشد



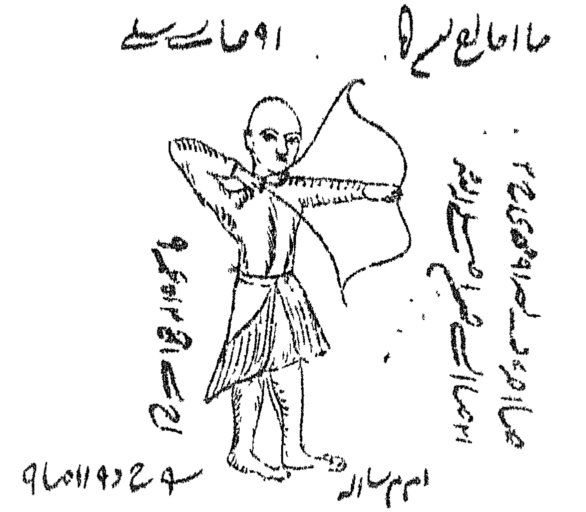
واگر این صورت را بشکل خاتم تبار ساخته بگلی یا ادویه مهر کنند آن ادویه مفرحت دل باشد
و مار گزیده از این گل یا ادویه بخورد وفی الحال از سم ایمن و زائل گردد باذن الله تعالی
طلسم جراد است مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته وبرپشت
آن این حروف نقش کنند ۱۱۵۱۱ لت ۲۹ ح ۱۱۰ ۲ لیت ۹ ویرپشکم آن صورت
ملخی نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند مس ۱۹۵ و در فوق جراد این شکل نقش
کنند [illegible] ابتدای عمل وقتی باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع برج مشتری باشد بعد اتمام چون درست از حدید بپردازد آن صنعت را [illegible]
یا مسمار محکم گرداند بعد از آن در وسط آن ناحیه بنای عالی وضع کنند بهیئت مناره بلند
و در بلندی وارتفاع آن چندانکه توانند سعی نمایند و این عمود را در آن بلندی نصب
کنند و حوالی آن بنا را به سنگ برآورند چنان محیط آن صورت نماید که اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد انشاءالله تعالی جراد مطلقا در آن ناحیه نماند و اگر شخصی بالای مناره رود
چندانکه چشم او کار کند ملخ در آن جا نگذرد و عجب آنکه هرجا که آن مناره مرئی شود مناره دیگر
بسازند و ببالای آن مناره برآمده ببینند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ شئ
بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هر یک از آن منارها حوالی خود را از دخول
ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست



طلسم سوم ساکن ریاح ایجاد هرمس است چون بروم مهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی
از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل درآید و ریاح شدیده از شدت باز ماند
گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنه مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم ساخت. آنجا ساخته
ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان بجا است و وقت عمل آن مشتری در برج میزان باید بود
و قمر متصل بمشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اسم احمر واز آن صورت آدمی
سازند قائم بر بالای کرسی و در یکدست او سپر بزرگ پوشند و در وسینه او جدا از عصا و بدست دیگر
شمشیرے باشد از معان حجرای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی
آن این حروف نقش کنند ا۴ بس ب ه لے الد اط سے اعے لا کالعہ کا ا احسا الہم
الح حه ه مه ه سه الصا صا ما اسم عر سے ۱۱ الکسم طہ ۱۱۴ ۱۱۵۱۵ ۱۰ اسر ۹۱ الح ۶ س
ے عالمد عا جہ ر صورت این حروف نقش نهند الله قلبه ام وسلد ۱۹۱ الح ۱۶
حسه ۲ ۸ الہ کسہ ۱۱۱۶ قلبی الہ سا سہ ۱۶ السلے و صورت اینست



و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند

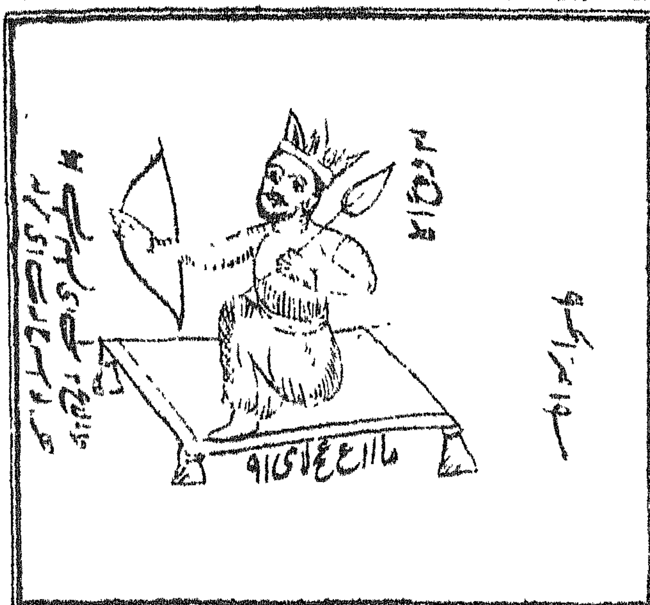


بعد اتمام در وسط شهر بنا یا چیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم گردانند که از مسطور ریاح
و برودت سیبب نبیند اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده بپوشند تا از آسیب باران و غیره مصون
ماند باذن الله تعالی ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

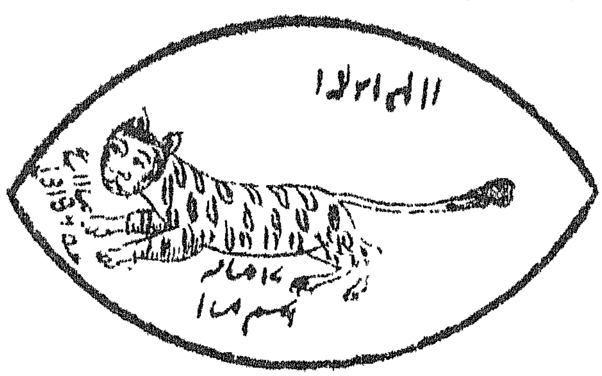
طلسم دافع تب مثلثه و تب ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر به درجه پانزدهم
یا چهاردهم از برج سرطان از نقره خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف
را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالی تب های مذکوره برطرف شود



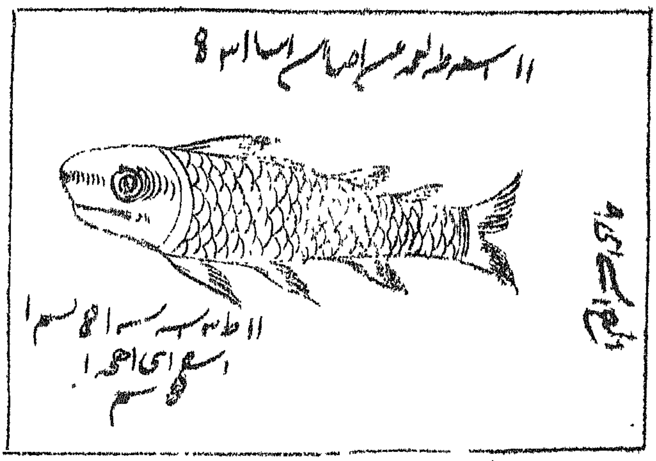
طلسم دفع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنج درجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد
بنظر مقارنه و تسدیس و در میزان و زحل ناظر نباشد بقدر خاتمی از قلعی و نقره ممزوج ساخته این صورت
را مع حروف دران نقش کنند



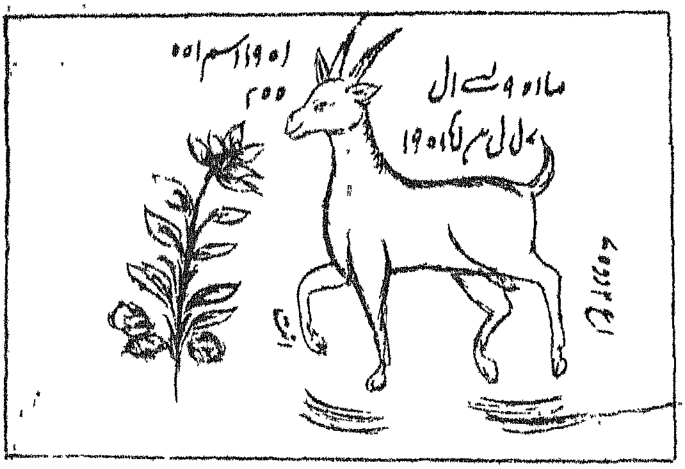
طلسم دفع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره و ساقط از مریخ باشد
از سه مثقال نحاس و نقره ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت
گرم سا با حروف دران نگین نقش کنند



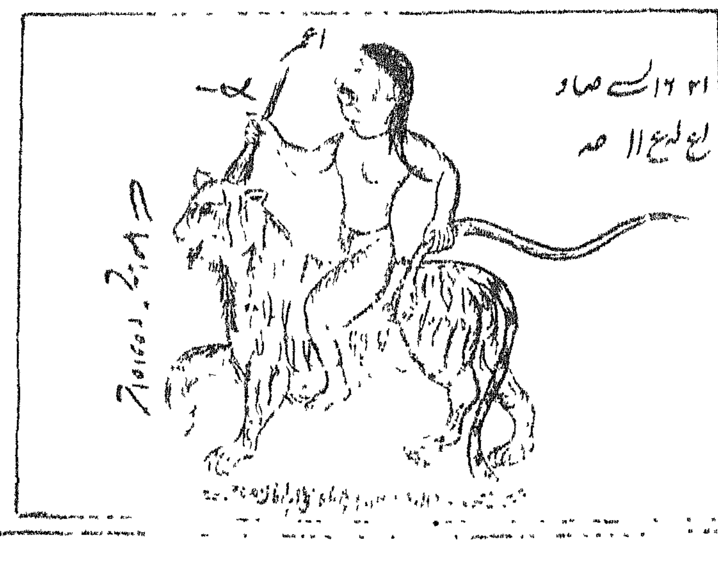
طلسم دافع حمی و قیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت و اتصال
او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را در ان نقش کند و بعد اتمام
این خاتم را استعمال نماید باید که ابتدای عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع
برج حوت باشد و همچنین در اکثر اعمال این فن ضبط بانظار و آثار کواکب واجب و لازم شناسد
تا عمل موثره تمام باشد



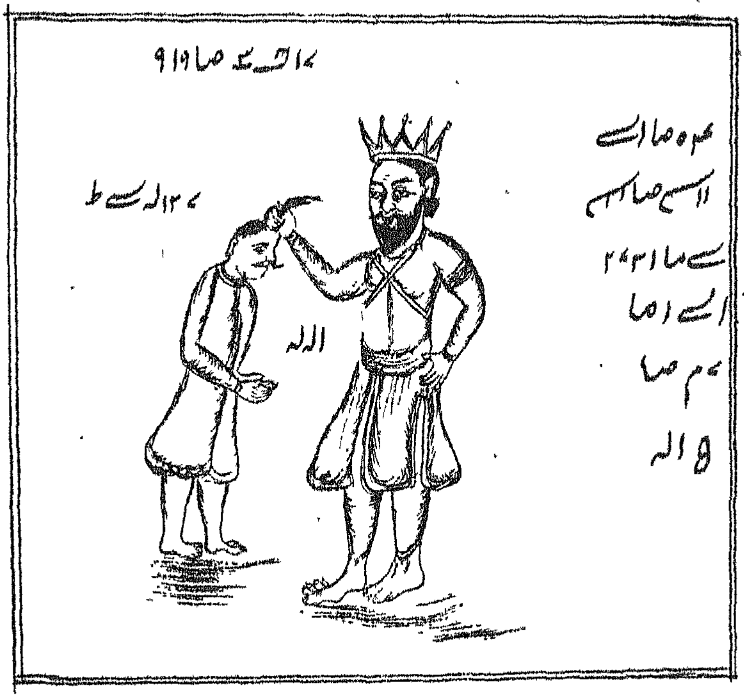
طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد ناشش افنطیوس که بتازی معنی آن مصیبت
العظمی است باید که وقت نزول زحل ببرج جدی باشد و او که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل
از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل نگین از حدید اسود و تمثالی
قائم یکپا بر پای خود نهاده و یک دست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد
بسازند و این کتابت بر او نقش کنند ۹۱۱۹۸۱۱ و بر شکمش این حروف
کنده کنند ۵ ۲ صه سه لع عامل این طلسم را احتراز لازم است
که مشغول نشود و عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر
بزحل و هنگام اتمام آن خود را از ان دیار دور افگند و این



خاتم مریخ را بس او قوی دل و شجاع و در معرکه جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ و بر اعدا
فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد
و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی نرساند باید که وقت نزول مریخ
در جدی که متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر خاتمی مربع طیار ساخته این
صورت را بر و نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر یا یوز آلوده کرده بنگین خاتم وصل کرده بپوشند
و حامل خاتم از امراض القوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه و افتات احتلام محفوظ ماند

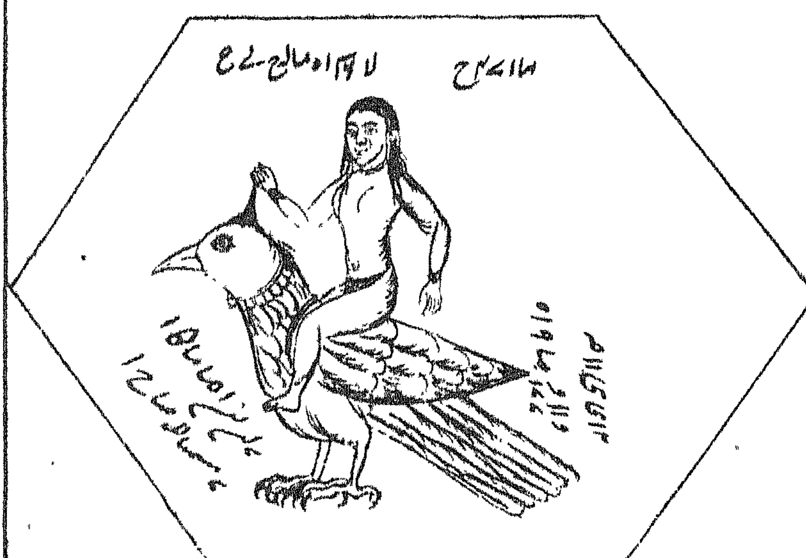


خاتم زهره برای عطفت قلوب وقوت باه بی نظیر است ولابس او همیشه مسرور و فرحناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع بر آمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به سبت و دوم درجه حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از شش مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد ورند از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اوائل بست و هشتم درجه حوت باشد و وقت اختتام زهره با آخر درجه مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل زهره بپوشند و در تمام اوقات این عمل و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر زهره برای این کار افضل است



خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب است لابس این خاتم

قوی الحافظه و ذکی و در مباحثهٔ علمیه بر همه فائق باشد و هر مقدمه منسوب بعطارد از علوم حکمیه و غیره بر و آسان و رای او صحیح و ظن او احسن و اکثر چیزها را عجب وقوع در خواب بیند و رفع مالیخولیا کند و گریهٔ اطفال بخواب و بیداری و صرع را نافع ست نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج به فضه و ذهب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج سبکه نمایند که هر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه و ابتدای عمل وقت نزول عطارد باول درجه پانزدهم برج سنبله باشد و وقتی نقش کند که عطارد مستقیم و ساقط از نحستین و متصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج سنبله و وقت لبس آنست که قمر در نگی از دو خانه عطارد باشد یا قمر و عطارد باهم در مناظره مقبول باشند هذا صورته



فصل چهارم
در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضای حوائج اصلاح کوکبی باید که بر ان حاجت دلیل باشد مثلا حب و عشق و عطف قلوب که مختص ست بزهره پس باید که وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که نزد عروس نصفش
سوخته باشد و نصفش باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم طالب و مطلوب
بسازند و ذکری چند بجای ذکر قائم کرده باشند مثلاً بر پیشانی و بر کف هر دو دست و بر شکم
و بر هر دو زانو و بر ساقها و پای باشد و مجموع اینها بر ذکر کرده متوجه مفعوله باشد همچنین جهت
مونث در همین مواضع بازای هر ذکری بجوانی (؟) ترتیب دهند بر هیئت فرجی چنانکه بهنگام
معانقه صورتین بر یکدیگر ادخل و منطبق شوند و وقت انطباق مثالین در دهنها هر یک
از صورتین پارچه شکری گذارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر
نصف جزو عود هندی شش جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب یا بعطر معجون
نموده بنادق سازند بوزن یک درهم و بعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیده زن جمیله
جوان یا صبیه یا امردی وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک از این بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات
را گوید که ربیت فُلَان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قَالَ عَطَفْتُ
بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَ سَخَّرْتُ اَحَدَهُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوحَانِیَّتِكَ وَ قُوَّتِكَ
یَا مَارِیتَاسُ یَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالطَّرَبِ وَالسُّرُورِ وَ
النِّکَاحِ یَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَالشَّغَفِ وَالْعِشْقِ یَا سَعْدَ السَّمَاءِ وَاَحْسَنَ مَا
فِی الْعَالَمِ الْاَعْلٰی اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مَکَانِكَ الشَّرِیفِ مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ
بَیْتِ اَبِیكَ الْمُشْتَرِی وَبِحَقِّهِ عَلَیْكَ اَسْاَلُكَ اَنْ تَرْبِطِینَ وَ
تُقَوِّینَ عَمَلِی وَتُفِیضِینَ عَلَیْهِ نُورَكَ الْجَالِبَ الْقُلُوبَ الْاَحْبَابِ
یَا مُفِیضَ السُّرُورِ وَالْفَرَحِ وَیَا طَارِدَ الْهُمُومِ وَالتَّرَحِ وَاَسْاَلُكَ
بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِی اَفَاضَ عَلَیْكَ النُّورَ الْبَهِیجَ الَّتِی لَا تَسْتَعِینُ
[illegible] الْکُرْسِیِّ مِنْ شَرِّ الْاَفْلَاكِ وَبِحَقِّ فَلَکَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible]

سالِکَیْهِمَا وَیُطِعُهُمْ کَائِنُهَا حَتّی یَتَّصِلُ رُوحَانِیَّتُهَا المُحْیِیَةُ فِیهَا اِتِّصَالاً دَائِمًا بَاقِیًا بِبَقَاءِ
فَلَکِ تَدْوِیرِکِ بَلْ بِبَقَاءِ فَلَکِ خَارِجِ المَرْکَزِ بَلْ بِبَقَاءِ فَلَکِ المَائِلِ بَلْ بِبَقَاءِ جَوْزَهْرِکَ بَلْ بِبَقَاءِ فَلَکِ
البُرُوجِ آمِین باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در خلال این کلمات تدخین کند بان
بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین مخصوصین نموده
در جیب اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزه سفالی بخاری گذاشته در وسط قبرستان
کهنه دفن کند و کنار آن را با سنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره کامل قمر
بر وی بگذرد و افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین



اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هر کس گوید وقت نزول سهم انجا
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با او ناظر نباشد و غارب نبود
از شمس بگیرند پنج عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العینین را سرتا پا لباس
سرخ پوشانیده و بر قامت آن زره و بر سر خود فولادی که در کمال جلا و درخشندگی
باشد نهند و شمشیری بدست راست او دهند و دامن هاے او را بر میان زنند بعدش
زهره افعی و کبریت احمر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع مجموع را در کوزه

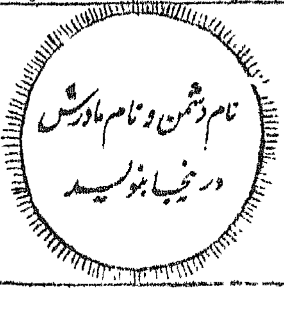
آهنی کرده بالا آهنی حرکت و بنشاند تا هم به یک خط مربوط شوند و وقت طلوع مریخ از مشرق باید
طریق تدخین کنند که مجمره حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود روبروی
مریخ ایستاده و این کلمات را بخوانند یَا شُجَاعَ السَّمَآءِ وَسَيَّافَ الْفَلَكِ الْاَعْلٰى
يَا ذَا الْبَطْشِ وَالنَّجْدَةِ وَالْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ الْقَاصِمَةِ الْجَزَآءِ وَالْاِقْدَامِ يَا
ذَا الْقُوَّةِ الْغَالِبَةِ وَالصَّرَامَةِ الشَّدِيْدَةِ الْمُبَرَّاءِ مِنَ الْفَتْرَةِ وَالسَّهْوِ يَا ذَا الرُّجُوْمِ
الْمُحْرِقَةِ يَا صَاحِبَ الزَّلَازِلِ وَالرُّعُوْدِ يَا مُضْرِمَ النِّيْرَانِ التَّاجِجَةِ وَمُرْسِلَ
الصَّوَاعِقِ الْمُهْلِكَةِ وَالرَّجَفَاتِ الْمُبِيْدَةِ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ فَلَكِ تَدْبِيْرِكَ
الَّذِيْ لَا يَتَعَدّٰى مُحِيْطُهُ فِيْ سَيْرِكَ الْمَشْحُوْنِ بِقُوَّاتِكَ وَجُنُوْدِكَ
وَبِرُوْحَانِيَّتِكَ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ خَاشِعَةً وَاِلٰى قَضَاءِ حَاجَتِهِ سَارِعَةً
يَا اَبْرَادِ الْاَكْبَرِ يَا سَاطِيُوْس يَا فَارِيُوْس يَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِ الْبَاهِرَةِ
بِحَقِّ هٰذِهِ وَقُوَّتِهِ السَّاعَةِ لِسَاعَةِ اَزْعِجْ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَهَيِّجْ رُوْحَانِيَّتَكَ
الْكَائِنَةِ لِيَسْتَدْعِيْهِ وَحِيْلَ مَنَامَهُ وَيَبْنِ رُقَادِهِ حَتّٰى تَقْضِيَ حَاجَةَ فُلَانِ
بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ مَمْلَكَتِكَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَبِحَقِّ شَرَفِكَ مِنْ بَيْتِ
اِبْنِكَ كَيْوَانَ وَبِحَقِّهِ عَلَيْكَ سَاطِيُوْس يَا فَارِيُوْس بِالْوَعَادِ
عُوْسِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِيْنَ اٰمِيْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور را
اندازند بعد اتمام این کلمات یکی از آن عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمره را
در زمین نگذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب
ثانی از آن عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسه
بدستور سوخته شوند چنین مجمره را در زیر آسمان گذاشته بنهد بعد اتمام روحانیه
در خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه بر گلوی آن
شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآر و الا ترا هلاک میکنم و
آن شخص هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقضاء حاجت
امر کند مستفاد بالتجربه قتل انتسب بادشاه این عمل را ۹۳۳۲

مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد برکت ... واندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا ازبلا لمان ونا اہلان وجاہلان مختفی وارد الضیاگ عدد
۴۹ ۱۳۸۱ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب تسکین مبدل گردد
الضیاگ بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد عدد
ابجدانیه اسم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد وی
۵۶ ۲۶ را در مربع کاغذ یا نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش
سوخته این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه ایمن
گردد نقش الضیاگ برای مفارقت وعداوت وقتی که عطارد مقابل زحل
باشد وقمر منصرف بود از مریخ بزحل وعطارد بگیرد شمع میم سوخته مقابر وازان
دو صورت ترتیب دهد رو بروی صورتین را سیاه کند وبهر دو را پشت به پشت بهم ملصق
گرداند وپارچه چرم که موی سیاه داشته باشد بپیچد ولعاب تر وقت طلوع
عطارد وما بین صورتین مدخنه در دست استاده تدخین کند محبت وخلوص جدا
ومفارقت مبدل گردد صفت تدخین زهره روباه وزهره ششبوی ماهی
که در دجله بغداد باشد واورا به یونانی فلولوس نامند وزهره خروس وزهره
زاغ وزهره خنزیر محرقه وکعب خنزیر محرقه این مجموع را باهم جمع نموده خشک ساخته
مقابل عطارد ایستاده بخور کند واین کلمات بر زبان راند بندهطوس بندهریطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُومِ يَا مَنْ أَحْصَى عَدَدَ النُّجُومِ وَالرَّمْلِ الرُّجُومِ
يَا عَالِمَ السَّابِقِ دَاخِلَ الْحَصَى وَمَا فَوْقَ الْبِنْيَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ الْبِنْيَةِ السُّفْلَى
يَا مُفِيدَ الْعَطِيَّةِ عَلَى ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْآدَابِ يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَدِيعَةِ
يَا ذَا الْخَتْلِ وَالْحِيَلِ يَا بندریطوس یا هو لاقیس یا
جمد الیس یا ایکوالیس بِحَقِّ مَقَامِكَ مِنْ فَلَكِ الْمُدَبِّرِ
وَبِحَقِّ الْفَلَكِ الْمُدَبِّرِ وَآبَائِكَ كِيوَانِ الَّذِي أَنَا ذَلِكَ

الحنكة والتجارب والقوة في المذاهب أيّد وشيّد
عملي هذا وانزع بروحانيته الاتفاق من قلب فلان بن فلانة
وفلان بن فلانة وهيّج بينهما بحق روحانيتك الغدّارة
المكّارة وروحانية أبيك بدّل أنسهما بالوحشة
وحبّهما بالبغضة ولا تزال روحهما متباينة غير
متفقة متنافرة غير متجانسة متضادّة غير
متشاكلة ما دمت في فلك التدوير ودام فلك المدير

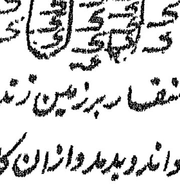
فصل پنجم سی ام
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا اداے زکوة بست و هشت حروف به بست و هشت روز راست نیاید و قاعدهٔ زکوة اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طهارت در حجره با خلوت خوانده به بست و هشت روز از زکوة فارغ شود آنگه خواهش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را بزبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بناخن های دست و پاے حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتی که ماه در وبال یا هبوط یا نحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره بکشد و در آن دائره نام دشمن و مادرش نقش کند و یکصد و یازده الف بر دور دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودی دفع آن دشمن شود



الباء اگر هزار و یک بار بر پوست شغال و باغست کرده بنام دشمن و مادرش نوشته غبار [illegible]
دشمن دفن کنند بزودی دشمن مرفع شود و اگر نوشته هزار و یک بار [illegible]
شود و اگر نوشته با خود دارد هیچ آسیبی بوی نرسد و اگر هزار بار بر پوست [illegible]
نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد التاء اگر [illegible] بر پوست [illegible] باغست کرده [illegible]
روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشد و در [illegible] ثلث [illegible] حسن [illegible]
مجبوس دهد که با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چهار صد [illegible] شود [illegible] با خود
دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر هر روز چهار صد بار بخواند در فتوحات [illegible]
او کشاده شود الثاء اگر با نقصد و هفتاد و [illegible] بار [illegible] نقش کنند و با خود دارد
از غرق شدن محفوظ باشد و اگر بیست و یک بار بر [illegible]
و در گذرگاه مفسدان دفن کنند جمعیت [illegible] پراکندگی رود [illegible] اگر [illegible]
تا بنویسد و در زیر بالین اطفال نهند در خواب [illegible] و اگر [illegible]
و هفتاد و [illegible] بار با نام خود و نام مادر خود نقش [illegible]
هرگز آسیب انسان کار نکند نشود الجیم اگر [illegible]
نویسد و بخورد و صاحب قولنج دهد شفا یابد و اگر [illegible]
بر طشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود و اگر [illegible]
و آهن [illegible] بخورش مریض دهد از مرض [illegible] الحاء اگر [illegible]
روز دوشنبه با جمعه که قمر خالی از نحوست باشد هشت مرتبه [illegible]
نقش کنند و با انگشت کنند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کنند [illegible]
و از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد الخاء و اگر [illegible] بار [illegible]
و در راه آبی که بباغ یا مزرع برود دفن کنند از آفات ارضی و سماوی محفوظ [illegible]
بساعت قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نهد و بخوابد احوال غائب [illegible] شود و
معلوم شود که غائب کجاست الدال اگر [illegible] و [illegible]
در چهار بوقع رفت [illegible] که قمر در سرطان و ناظر بمشتری بود [illegible]

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر بر
ورق آهو نگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن آن
مداومت کند دولت او روی زوال نبیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد هر که از ان
بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی نویسند صاحب
درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را نوشته در زیر بنای عمارتی که نو میسازند
بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ مانند و اگر هفتاد حرف را بنویسند و در گوش خروس
ببندند و سر دهند برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخوانند و بر وی بدمند و سر دهند همین عمل کند و اگر
همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز بر آورده در ظرف گلی نهند و چندان نمک بریزند که نهان شود پس
از ان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب ببینند **الزاء** وقتیکه
قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد هشتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات
محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن مداومت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بست و یکبار
بر پیه نوشته بنام هر کسی که خواهد در آب روان اندازد آنکس بزودی بیاید هر که همیشه
بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و اگر همین عدد نوشته در گلوی
اطفال ببندند زود بسخن در آیند **الشین** اگر چهل و دو حرف بر یک قفل بنویسند و بر هر
یک دانه چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن یک قفل و خرما با دامن زن ناکتخدا بسته
و نگاه دارند تا سه ایام ببیند از سر نگاه کسی آن قفل را گشاده از ان خرما بخورد بخت آن
زن ناکتخدا گشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بر چهل پاره کاغذ نوشته در چهل
لقمه نان گذاشته بنام هر کسی که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخوراند زبان
آنکس بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب ببیند
که زن دختر زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد
بار بنهد **الصاد** اگر وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده
نشود و زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع
دهد شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هر که خواهد که از

میان دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید
و با کسی سخن نگوید بسلامت برود الظاء اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب
خانهٔ کسی که از دور آزار باشد بدمد بهروری دفع شود و همین عدد نوشته بر مصروع
ببندد صحت یابد العین اگر ده بار به قلقطار (پھٹکری ۱۲) با خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب
شوید و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک
و زعفران و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر همین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد هر چند یکه باشد زود بمطلوب خود برسد الغین اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در سه پاره میخ در خانهٔ خصم دفن کنند زود آواره شود و اگر همین
عدد بطرف خانهٔ او بخواند و بدمد همین فائده بخشد الفاء اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح
زجاجی نویسند و بآب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار نهد و اگر کسی هشتاد بار
هشتاد روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود و اگر بنام غائبی هزار بار
بر کرباس پاک نوشته بسوزاند زود بیاید القاف اگر روزی چهل بار بخواند مطلب
او زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کنند زود آواره شود
و اگر دو صد بار بر کاغذی بنام هر که خواهد بنویسد و در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد الکاف اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر نویسد و با خود دارد و یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بیست بار باین طریق بنویسد  و بر گردن
خروس سفید بسته قدری سیماب در گوش او ریزد و در موضعی
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند اللام هفتاد
و یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و از آن کارد آن سفرجل
را ببراشد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان
مواصلت و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات
یابد المیم اگر یکصد و پنجاه و یک حرف میم بنویسد بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت

هر به نسبت مریخ یا آبی بنویسند بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند نسبت عظیم بهم رسانند
و اگر کسی چیزی طلب دارد و آنکس آن چیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آن کس بدمد بزودی آن چیز را
بدهد و اگر چهل بار بر ظرفی بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بیست و یک بار
بر نعل اسپ وقتیکه زهره بر تسدیس آفتاب باشد بنام هرکه خواهد بنویسند و در آتش اندازد آتش
عشق او بیقرار شود و اگر یکصد و شصت و پنج بار بر کارد فولاد بنام هرکه خواهد بنویسد و اندر دان دیوار
رو بقبله فرو برد تا وقتیکه آن کارد برون آورده باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزندی او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر تحت الشعاع باشد
در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفی رود که هیچگونه رفتن آن طرف میسر نشود اگر بهر
بیمار شصت بار بخواند و بدان طرف بدمد بزودی سفر آن طرف میسر گردد الهاء اگر فقر و فاقه
بر کسی مستولی شود باید که از زیر ناف و ران چهل تو لنگر پال سنگ ریزه بردارد و وقتیکه قمر زاید النور
و مسعود بود بر هر یک یک هاء بنویسد و در زیر بالین خود نهد یا دفن کند البته جمعیت بهم رساند و اگر
بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانه دشمن بپاشد بزودی دفع دشمن شود الیاء اگر
صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از وی کوتاه شود و اگر بهمین عدد
بر آلات زراعت نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از چیزی
ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کهیعص حمعسق لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
ساعیوس و اسم گریخته را بر روی دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر
انگشتان و کف دست کسیکه گمان دزدی بر او باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام
این شکل طلیلیلج و به انگشت سبابه این شکل بلسیج و بانگشت وسطی این شکل طلیسه
و بر انگشت بنصر این شکل صسلطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللّٰهِ
اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗ اِنَّا اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان
او بهم نشوند و اگر نام کسیکه اشتباه دزدی بر او باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما

یا افضیح یا الجیح یا افطیح لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بدان بخوانند
ولبسوزانند و خاکستر آنرا بر دست آنکس بمالد اگر او دزدیده باشد دو خاکستر نقش نام او ستابده شود و اگر این شکل را
☆ ااا ح لـــــاا اا ح حاوه سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر از بزرگ از کسی
رنجیده باشد و بهم آنرا با زو باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد بخون کبوتر ماده
به زعفران و گلاب به برگ نارنج بنویسد بمثقال ازرق و انزروت بخور کنند و در خرقه زرد پیچیده از موم عروسی گرفته در گردن
بیاز و راست خود بندد و نزد آن شخص برود بنهایت محبت آرد و بنید طلسم اینست ا ۲۳ ۲۳ الما اح ۲۳ ۱۱ ان ۶
سا معا و وھے اسطاطا ھے یا یجل یا العجل مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم ای تایق بنگر منظر گرامی این احقر البشر لطیف
محمد عثمان قیس میگردد این رساله علم سیمیا مسمی به بال هما مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل انتخاب کتب یا
مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و هشتم مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضی اعمال تصریف در قوت متخیله حاضران کنند و مثالات خیالیه
در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودی نباشد

فصل اول

در خواص نباتات سیمیه

اسطیطیات لیطوس عنابوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و نا قابل طبایع ناس ست و این
آنی ست که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که هر که
باین مطلب مقرون شود بدرجه اتم و رفایع عیش باشد و جمیع مطالب بانجاح مقرون بود و تاثیرات و تصرف عظیم در طبایع نباتات
داشته باشد چون لطیف از سایر نباتات اسرع است در استحاله با آنچه مخالطت و مجانست میکند ای اگر صفرا در بدن
غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این سبب آنست که در طبیعت لطیف استحاله عظیم ست هرچه

در معده یابد اول با او مخالطت و ممازجت کرده بعدش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتی بکیفیتی و از
صورتی بصورت نوعیهٔ دیگر انتقال کند و این از ارکان جید معتمد الیه است و اینجا آنچه هرمس گفته
ذکر بعضی ازان حکیم عالالوس تاویل آن بتازی لف العقل است زیرا که طبع اکل خور را بلید
کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد و حافظه از
مطلقا مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد و صفت آن بگیرند کلهٔ حمار
مرده و در زمین دفن کرده تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده در وی زرع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند
که ثمر گیرد و هر که ازین خربزه خورد بلید و بیعقل شود و حس و فطانت از او زائل گردد حتی که از خیر و شر
و بد و هم شعور نداشته باشد طلسم کلکیافوس تاویلش بتازی زیاده کنندهٔ عقل و فهم
باشد ترکیب تخم خربزه را به ترکیب مذکوره عالالوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در جمجمهٔ انسان
زرع باید کرد بجای المریق یا مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام بجا آرند
چون لطیفه بظهور آید اکل آن وافر الذهن کثیر الذکاء العقل والفطانه گردد هر چه بشنود و ببیند و یا
بشنید ان حفظ کند و هر چه توجه و اراده نماید بادراک آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص
زیادتی بسیار بظهور آید و درس و معارف آن بامور عظیم و قوی باشد و جمیع حقائق عالم کون و فساد
او را بسهولت تمام حاصل شود و هر چه اکل این طلسم کمالات برود در خواب به بیند و بعینه چنان بظهور آید
طلسم کیطیلیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند اغصان لاغیه ده رطل
خشک کرده با خاک و زبل برابر آن بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه ریزند و پرورش
چنانچه باید تا برد و بعد هر که یکی ازان طلسم بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم ستزاد
دربیان خواص مرکبات

بگیرند برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالایند و بر دهن کاهو چرب کنند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندند و زیر زبل اسپ دفن کنند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده مانند تا وقتیکه حیوانی
دران متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هر دو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاو آثار خون فصد شتر بچشم و در روی او
ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از جگر شتر خوراک
او بود بعد از هفت روز آن جانور بشکل بدور شود پس در هر وقت قدرے از بول شتر بر وی ریزد فی الفور
بها شاید و نفعت شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد و نحر کند تا خون
او ریخته شود و در آن ظرف جمع شود هرکه قدرے از آن خون بگیرد پا بمالد بر روی آب رود و هرگز
غرق نشود و علی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیک روز طی کند و اگر از آن خون قدرے
بر روی خود مالد کسے او را نبیند و اگر بر سر مالد و هر سینه بزید آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران بسیار دارد ایضاً بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفی کرده و در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد در آن ماران سرخ
که هریکی گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را باحتیاط تمام در ظرف زجاجی
کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم بسته تا سه
هفته بگذارد و تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج خروس
و دو بال خود خواهد داشت و یونانیان او را کلوس نامند و او را به خوردن هیچ نباید داد تا قوت حرکت
او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندد که رائحه او در دماغ ضرر عظیم رساند و دستانه پوست محکم بر دست ها
بر کشید و آن مار را از بوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و بر تغاری افگنده فی الفور کارد تیز بر سرش
براند و چنان نکند که سرش از هم جدا شود که مبادا ضرر رسد بلطیف و آزاری بصاحب عمل رساند
چون تمیز خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیر ست که اگر قدری از آن بر مس گداخته اندازند طلاے
خالص شود و سر و گوشت او را باحتیاط نگاه دارند از خواص سر این ست که هرگاه باران عظیم ببارد
بجانب آسمان سر را [illegible] باران موقوف شود و در هر لشکری که آن سر باشد همیشه منصور
و فیروزمند باشد و هر که آن سر [illegible] بازوی خود بندد و بر روی آب رود غرق نشود و بهوا مثل
طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و بازوی سحر لیصی که بینند فی الفور شفا یابد
و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسے دهند فی الفور هلاک شود ایضاً بگیرند عدس کوهی یک
رطل آن سبز شده باشد و بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده و بزیر سرگین اسپ دفن کنند

پس از چند روز متعفن شده از و صورتی بوجود آید که روی او شبیه بروی انسان و بدن او مشابه به
مرغ و زیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی و مرمیائی بیالاید و در لته پیچیده با خود دارد از
خواص اوست که دارندهٔ آن از طی الارض حاصل باشد و جمیع سباع و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد
بر آنها سوار شود و دارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که
از شکم او بر آید نگاهدارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره بر داشته در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان
حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل
نهر گنگ یا جمن یا غیر آن غوطه های پی در پی دهد تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن فل نوزنه
و دل طوطی سخن گوی که عبارت از شارک گویی ست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاهدارد هرگاه
قدری از ان در آب یا شربت بخورد هر چه بشنود یاد گیرد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد
ایضاً بگیرد استخوان کرکس و استخوان مار سیاه و استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کنند
بعد از ان بر آورده خشک سازد پس بیارد استخوان بوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد
و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت سر بر زمین گذارند و این عمل خالی
از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه چندان که خواهد و او را در آب که
کرده باشند غوطه ها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک موی هم سفید نداشته باشد و در خانه محبوس
دارند یکروز تا روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش سگ مذکور دهند و از ان آب که غرابها را
در ان غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز بفریاد او التفات ننمایند تا سه روز
روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد و او را نیز مثل غراب در آب تغار غرق کنند
تا بمیرد و گوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند و از همان آب که گربه را غرق کرده سگ را بنوشانند
تا شش روز همگی نه روز گذشت درین مدت چشم های سگ منقلب شود پس بگیرد برگ درخت سوهنا
که آن درختی ست خرد و برگ های آن شبیه به برگ سداب بقدر سه اوقیه آب از ان برگها بگیرد و
بسگ مذکور بخوانند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال سر کشاده و سگ
را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم بند کرده بر دیگدان
گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکنار دریا برند و استخ

ورو است و آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند وعلیحده نگاهدارند و انچه
بعد از ان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاهدارند هرگاه خواهد که باران بسیار و
آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده برهوا آویزان کنند فی الحال باران ببارد و چون خواهد
که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود و این عمل عجیب
غریب است. ایضاً زرع الساعة اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال سبز شود و گل و
بار دهد بگیرند تخم شیر هندی یا سه دانه هندی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا حجامت حاصل
شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد از ان برداریند و هفت روز دیگر در
سایه خشک کنند پس در کرباس نو پیچیده نگاهدارند و قدرے از ان گل که برقلبه دهقانان بوقت
کشیارمی چسپد هم سائیده نگاهدارند هرگاه که حاجت افتد قدرے از ان خاک در کاسه سفال بریزند
و چند دانه را در ان خاک پنهان کنند و قدرے آب گرم در ان ریزد و روی کاسه از کرباس بپوشند بعد از
ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد ایضاً
بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسے که در خواب باشد بنهند هرچه از و سوال کنند انچه در دل او
باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد ایضاً بگیرند قدرے پیه کرگ بر
کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه از و سوال کنند جواب بگوید ایضاً بگیرند زبان
چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند انچه از و سوال کنند جواب آن یک یک بگوید ایضاً بگیرند
هدهد را و او را در قفس کرده تا بست روز حب السوس بخوراند و بجای آب گلاب دهد و بعد بست روز
این طلسم را بکار رود نویسید و فتیکه قمر متصل الطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست ..
[illegible] یا طشل اغفنوفی لما ابدیه و بعد آن ساعت از ان کارد هدهد مذکور
را ذبح کنند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد حجابه البطرفی بگیرند و دل او را از
میان دو کتف او برآورده با تاج او و تمام انچه در سر اطول که بر ذنب او است در اسد ول در
جائی بحفاظت نگاهدارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربا بی او بخورد دیگر احتیاط
باید که هیچ استخوان او از استخوان ها شکسته نشود همه درست و سالم بماند پس تمام استخوان ها او در ظاهر
پر آب افگنند از ان استخوانها یکی بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاهدارد و یکی بزرگ در وسط آب

ایستد آنرا علحده وارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا علحده نگاه دارد و دیگر استخوانهای مذکور را با دل و تاج و پرها در یک شیشهٔ آتشی یا ظرف سفالین نهاده و سرش از گل به محکم بند کرده و باتش بسوزاند تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکستر با مذکور خواهد شد الکنون بیان هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمده طبع او ناری ست و تصرف او در نار شود و نام آن سجون و آن چنان ست که آتشی افروخته کند و بر استخوان این خاتم  و این اسم کیعلهفوشا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کسیکه صاحب الساعة باشد مدد طلبید و گوید یا سجون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش سوزان رفت و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبع او هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن زیتون آن چنان ست که بر استخوان این خاتم  و این اسم لوسجطلنیشا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا زیتون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان نشسته است و آن استخوانیکه زیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و نام آن شمعون ست بران استخوان این خاتم  و این اسم علهسلکطلشثیشا بنویسد و در طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی از فلزات و معدنیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و از صاحب ساعت مدد طلبید و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها پنهان باشد و هرگاه استخوان از ان طاس بردارد باز ظاهر شود

الکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکستری که از استخوان و پرهای سوخته هدهد حاصل شده خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرند حب الخروع و حب الآس و حب الورد و حب النزیع از هر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بکوبید تا مثل غبار باریک شود و باهم بیامیزد و هموزن از ان رماد یعنی استخوان سوخته هدهد دران بیامیزد و بخون نشتر یا حجامت خمیر کرده حب ها سازد هر یک حب بقدر دو دانگ پس از ان رماد قدری بخون آدم و گلاب حل ساخته از ان طلسم

۱۱۱ ۱ عر ۹ ۶ ۱۹ و این اسم را عاملیکططنیثا بر کاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخوانند پس
کسیے را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکے از ان چوب را زیر دامن او بحرکت
بنهد بعد آتش گذارد و بگوید که این در نظرہاے اہل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا سگ شود
یا نام هر جانورے که از وحش و طیر باشد بگیرد بقدرت الٰہی آن کس بصورت همان جانور در نظرہای مردمان
نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی خود باز آید۔

ایضاً عمل مجاور و مسافر بگیرند دو تنگه یکے احمر و یکے ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه بر هر دو
تنگه ها اول این حروف بنویسند ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ا ن اله و خ م صالع ے و ال ھ اح و ال
ل ه بعد از ان بر تنگه سرخ این اسم بنویسد ۱۹ ل ۹۹ ۱۱۱۱ ا ح و ال ۱۱۸۱۱ و بر تنگه سفید این شکل بنویسد
۱۹۱۱ - ۱۹ ل ۱۱۱۱۹ ل ۱۱۱۵۱۱ پس بگیرد دو داغ یکے نر و یکے ماده طلسم اول را بر تنگه سرخ پیچیده در دهن نر
گذارند و دهن جمله منافذ او را بابریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر تنگه سفید پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را
هم بابریشم سفید بدوزند و در مکانے که بقدر یک گز عمیق باشد جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون
کشند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکے دیگر پیوسته آن مسافر است و آنکه با و پیوسته آن مجاور است
پس مسافر را خرچ کنند و مجاور را نگاهدارد که مسافر را هر جا که خرچ کرده باشد همان ساعت نزد مجاور رود آید و این
عمل در شریعت حرام است هرگز گرد این کار نباید گردید که موجب وبال دنیا و نکال آخرت است۔

ایضاً در منع اشتهای طعام بگیرند جگر شتر و بآتش کباب کنند و هموزن آن بادام مقشر و شکر تیغال
را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ تیار ساخته نگاهدارند بعد از تنقیه و استعمال
مسہلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند ایضاً
بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازه گاو یا گاومیش تر دارند و صباح از شیر بر آورده بآفتاب خشک کنند
باز شب دیگر تر کنند و صبح بآفتاب خشک کنند بعد از ان بگیرند هموزن آن دانه تمر و بان صلایه کرده بروغن
بنفشه یا بادام یا روغن جوز بیامیزند و نگاهدارند و بعد از تنقیه بقدر یک جوز بخورند تا بست روز محتاج طعام نشوند لیکن
آثار گرسنگی معلوم نشود ایضاً بگیرند جگر آهو بره یا بره یا گوسفند هرچه میسر آید و عروق از وی جدا کنند و
پاک صاف کرده در گلاب انداخته دو سه روز خوب بسایند بعد از ان دو درم زعفران و اندکی نشاسته و نیم درم
کافور بان آمیخته و کوفته در سایه خشک کنند و هرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاهدارند

وبعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند واگر اینقسم ادویات بغیر تنقیه واستعمال سهلات استعمال کنند اندیشه حدوث امراض صعب وهلاک ست هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که بیم هلاکست

ایضاً بگیرند جگر وزبان بره یا گوسپند وبادام مقشر ومغز جوز ومغز فندق وپسته وآرد سنجد ونان خشک وکتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حب ها بقدر یک یک مثقال بسازند ودر سایه خشک کرده نگاهدارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط والا بیم هلاکست

ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیره کرمانی ودر آب بجوشانند پس خشک کرده وکوفته با عسل کف گرفته بیامیزند وبقدر جوزی بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند

ایضاً منع خواب بگیرند چرک گوش سگ تازی با زرنیخ وروغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ ببندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد ایضاً بوم را بدست آورده بکشند وبکشم بشکافند ویک چشم او بازمی ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند ودر پاتیله کوچک گرم کرده وبول آدمی چهار مثقال در آن پاتیله ریزند وبرهم زنند تا بول با آن دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند وقتیکه اراده جمع میان متفرقین وتالیف میان متباغضین یا عطفت قلوب امراء واکابر واصاغر نمایند باید که طعام شیرین بپزند وچون در ظرف کنند مقداری اندکی از آن ترکیب در این طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود وبغض بمحبت بدل گردد الّا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید قد عطفت قلب فلان بن فلانة آن طعام در شکمش قرار نگیرد وخود را نگاه نتوانند داشت تا بآن شخص نرسد واظهار محبت وآثار بیقراری بظهور نیارد حتی که صبر در فراق بر وی اجتناب دشوار باشد

ایضاً برای عداوت اگر بر عکس بالاراده تفریق مجموعین وقطع تالیف متواصلین نمایند القاء عداوت مابین ایشان بحیثیتی شود که تسکین هیجان آن محال باشد

ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال ودر طنجیر گذارند ووزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن

مغز انداختند چون بگداخته و مخلوط شود و در قاروره کرده نگاه دارند وقتیکه خواهش حرکت سلسلهٔ عداوت میان دو کس یا محبت افتد طعامی پخته و دانگی از ترکیب مذکور در آن آمیخته بهر دو بخورانند بقدرت الله تعالی میان آن دو تن نوعی عداوت گردد که تشابیه نتوان آن نیز وجه صورت تدبیر نباشد.

عمل صورت سطوت و هیبت حساب خود

بگیرند دماغ آدمی یک مثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی که بفصد یا جراحت برآمده باشد با آن مخلوط کرده حرکت دهند تا نیک آمیخته شود از آتش بردارند و سرد کنند تا منعقد گردد نگاه دارند در قاروره کرده حفظ کنند اگر دانگی ازین ترکیب در طعامی کرده بخورند هر که در رو نظر افگند در کمال هیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوف و دهشت در دل ناظرین پدید آید و اگر قریب بادشاه ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار بهیبت نماید چنانکه از او اندیشه مند و خائف باشد

عمل محبت و عطفت قلوب

بگیرند کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کرده زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاه دارند تا منفعل شود و بعد گداخت یک مثقال مغز سر آدمی بر آن انداخته ترک کنند تا آب شود بعدش برداشته سرد کرده در شیشه نگاه دارند اگر کسی خواهد که از ملکی کام روا گردد یا از زنی متمتع بود باید که ازین ترکیب مقدار حبه بر روی خود بمالد یا در کف دست خود نگاهداشته خود را با آن ملک یا آن زن نماید یا بر دو کف دست و چهرهٔ خود مالیده خود را با آن نماید بتجربه رسیده است که بادشاه اعطای عظیم و بخشش بزرگ مبذول دارد که هرگز شنیده آن نبوده است و بر آن زن که خود را در نظرش آورده باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد که بی اختیار خود را با آن رسانیده کامی از خود بر باید فائدهٔ دیگر آنکه هرگاه مقدار دو مثقال زیبق با آن ملحق کرده با ملایمت آتش نرم گداخته حرکت دهند تا مخلوط شود و منعقد گردیده سم قاتل گردد هر کرا مقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کرده خورانند بعلت تشنج مبتلا گردیده هلاک شود

تریاق دافع این سم

وزن دانگی ازین سم با وقیه خون آدمی و دانگی مایه آهو گداخته تناول کنند مضرت این سم دفع کند و همچنین فائدهٔ عجیب‌تر آنکه دانگی از پیه آدمی را گداخته بسوراخ بینی و کف های دست خود را با آن چرب نموده این پیه را با آن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگی در ظرف کرده چهار قطره روغن کنجد در آن آمیخته در مجمره گذاشته خوب گدازند بعده از ...

در هر تخم مست و همچنین در هر گوشتی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود
و کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام باروق تمام بمانند تا وقتیکه نمک آبی یا شوره
یا نمک مشتی بهم باشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست

همچنین در علاج مجنون روغن جوز متقاسے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته در
سوراخهای بینی دیوانه بچکانند هر چند مجنون باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند باذن الله تعالی
رفع آن جنون شود و نجات یابد

و همچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال روغن گاو
در ظرف پاک کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود و دانگ دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت
دهند تا خلط و گداختن در بینی مجذوم بچکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بعلاج آید اگرچه تمام بدن
او متعفن باشد و گوشت پاره شده را دفع کرده گوشت پاره تازه و سفید پاید آید آ از خواص [illegible]
دیگر این خلط آنست که چون چهار مثقال شیر سگ در ظرف کرده بر آتش گذارند تا گرم شود [illegible]
دو دانگ از این خلط با او ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط شود و ممزوج گردد این مجموع [illegible]
گوش فرسی بچکانند آن فرس را نها [illegible] و قطن و تیبوان و خفته گردد و در هر لشکر که این فرس باشد
البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود و اگر احیاناً دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نمایند و دشمن
قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه یل در حین ترتیب صفوف
قتال نزد یک جهت نیاید و اطاعت راکب او نکند و سبیل در انهزام و گریز نماید و اگر
طلب از جانب لشکر او باشد هیچ لبیا کند و پیش از همه در میدان آید و راکب خود را گهی نگرده بطرف
میدان میل کند و نزاع بر اقدم به همه جوید بقدرت الله تعالی

افادات هرمس
در فواید لطافت

و قضیه [illegible] السیر و العرش باشد و بعض آن شمالی بود و متصل بشتری مستقیم
و قطب سر [illegible] وزن [illegible] انداخته بگدازند و مقدار دو حبه کافور
[illegible] و در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی

از این مرض نجات یابد و اگر مقدمهٔ نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر
که بعضی را تاثیر حُب و بعضی را تاثیر بغض است

حُب بگیرند دماغ بوم وزن دانگی و مقدار دو حبه زهرهٔ خنزیر در آن گداخته با طعام مخلوط کرده بخورند کسی دهد که در محبت عمل شدید و قوی است

عداوت - زهرهٔ بوم یکدانگ را در ظرفی کرده وزن دو حبه زهرهٔ خنزیر بر او اضافه کرده بگذارند و بعد از آن در طعام شخصی که مستدعی عداوت او باشند داخل کنند در عداوت عمل شدید است

و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا اول است

معالجهٔ مجنون

دماغ بوم یکدانگ و مقدار یکدانگ کافور یکجا کنند و وزن دانگی خون غراب و وزن دو حبه زعفران مخلوط با یک قطره آب شاهسفرم دهند مجنونی که از معالجهٔ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن الله تعالی ازالهٔ جنون شود

عداوت وزن دانگی خون خوک در ظرفی کرده مقدار دو حبه از مرارهٔ خنزیر اضافه آن نموده داخل طعام به نیت عداوت بخورد کسی دهند آن شخص بنوعی دشمن دوست خود گردد که شرح راست نیاید

عقد شهوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگی گرفته در ظرفی بگذارند و قطره از خون خنزیر بر او افزایند در گل عقد شهوت عجیب و غریب است

علاج قروح النسان و دواب

یکمثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایه نموده در آن افگنند و چهار مثقال روغن گاو اضافه آن کرده با آتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دو ریحابه گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر القرحه قدیمه انسان گذارند دل بصلاح آید و اگر القرحه پشت دابه گذارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود

عداوت دماغ کلب سود دانگی و دو حبه دماغ غراب بر او اضافه کرده نگاه دارند استعمالش در ...

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با نشاستهٔ افتیمون مسحوق خورد شتاب اوانه تاثیر روحانیات مصئون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک و دراصل ام الصبیان جید بید و قدیم خورند نجات دهد و رفع آن مرض کنند

خواص گربه سیاه

اینا بگربه بوزن دو دانگی مسحوق کرده و در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب افعل است ایضاً زنی را که هرگز بار نگیرد جگر گربه سیاه بریان نموده بخورانند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه سیاه را اگر خشک کرده بمستحاضه بدهند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربه سیاه را با نمک و افتیمون خورانند از شقیقه و صداع و ام الصبیان ایمن باشند ایضاً غدهٔ وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد هر کسیکه حاجت خواهد با جابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را بمقدار اوقیه باوزن یکدانگ مایه خرگوش خورد نطفه بهر زن که افگند طالب او شده خود را باو رساند

خواص پنجم مستنزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بشنو که این رساله علم سیمیا مسمی به نخبه ونها نخبه طلبه خادم مشائخان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل است کتب معتبره این فن مثل شاملین و سرکتوم و رسائل هلالیه وغیر آن است

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد است از علم تسخیرات و آن مسخر ساختن قوای سیارگان و ملائکه گردانیدن جنات است بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف است و تا وقتیکه استاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت نه نماید که بیم و خطر جان است و چون علم این اعمال بغیر استاد بیکار لهذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائکه

روز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل بکند و رخت و مکان پاک و مطهر دهد آید و هزار بار سوره قل هو الله احد

رساله علم سیمیا مقدمه و دو فصل

بخوانند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز خفتن هزار
بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ از ان دو رکعت نماز بگذارد و تا چهارده روز بدین ترتیب
بخوانند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و روز پنجشنبهٔ سوم پانزده هزار بار بخوانند و بعد از ان هزار
بار این دعا بخوانند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا و صد بار این
دعا بخوانند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ هٰذِهِ الْقُبُوْرِ الشَّرِیْفَةِ
مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته
بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو برادری شد بعد از ین چه هیچ
مرو و غیبت مردم مگو هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و سورهٔ اخلاص میخوان و گوید
نام من عبد الله است چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا الطارقة العین بمکه معظمه برسانم و باز
آورم و دیگری بیاید و گوید نام من عبد الاحد است چون قل هو الله بخوانی بیایم و ترا توانگری حلال
بیاورم و هر چیزهای مخفی ترا اطلاع کنم و سومی بیاید بگوید نام من عبد الصمد است چون قل هو الله
احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و هر کاری اراده فرمائی سر انجام دهم همچنین هر سه
پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامهٔ سفید پوشند و نان جو بی نمک و دانه انگور
سیاه و مغز بادام خورد و هر صباح خود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و طریق تسخیرات
سبعه سیاره و جنات بسیار دشوار تر است و خوفهای عظیم و هولهای هوش ربا در هر جا که در ان
واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیر زبان گربهٔ سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چشم نهند بطریقیکه زبان مذکور در میان دو چشم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده بصحرا رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشند ایضاً
اگر خواهد که هیچ سگی بر وی بانگ نزند و هیچ درندگان از دست خالف باشد بگیر زبان سگ سیاه
و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه تابع او شوند هیچ گاه قصد آزار و اذیت او ننمایند فقط

خاتمه در اطلاع ستعدنا

نقلاً و مترجماً چون کتاب هذا مسمی به ذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب فرهی مذکور یافتیم
از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر مساعد تو شود بهره و نصیب روزی
گرداید و بخت یاری کند و وا نگذارد و تراحیران و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد و پس اگر هدایت یافتی
و از این شجر ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین بسر پنجه بخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین
گردد و بهرهٔ عظیم بردار و باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی
و در صیانت این آبادی خلایق کمال اجتهاد و سعی تمام و از مضرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق
این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا بر این ما امر فرمودیم باخفا و احتفاظ آن چنانکه تو
دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه صفتش شنیدی و دفعیت نمودیم پس باید
که شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیله تقدیم رسانی چه نگاهداشت تو این کتاب را بالکلیه سوا
آورده ماست و قبول عهد ما تا ... راجع شود زیرا که ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحاله و تغیر که
عالم عناصر ست بعالم بقا ... ارواح ست ... و جسدی نباشد بلکه غرض ما اینست که
تو آن را نگاهداشتن و محافظت این کتاب را ابدانی و نا مستحق را بر سر آن اطلاع ندهی چه اشتراک نا
اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم است و حسبنا الله نعم الوکیل والله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع — پس از تماشای گلزار ... متعدده کتابهای فنون عجیبه کیمیا و سیمیا
و لیمیا و هیمیا نسبت تازه یاد کرده ... نادر الوجود مسمی به خواص خمسه که معروف به
طلسم اسکندر ذو القرنین است بما که این رساله شگرف مشتمل بر پنج علوم بود لهذا مترجم مولوی
غلام محمد عثمان خان متخلص به قیس ناشر خواص خمسه معروف به طلسم اسکندر ذو القرنین نموده سابق
رساله مذکور بمقام لکهنؤ بنا بر خواهش طالبان فنون در مطبع نامی مشهور زمانه منشی نول کشور
طبع گردیده فروخت شده اکنون از فرط خواهش شایقین بار سوم بعد نظر ثانی در مطبع موصوف
بماه مارچ سنه ۱۹۰۵ء مطابق ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۳ هجری بزیور انطباع آراسته شد

Date	No.	Date	No.